



اطلاعیه سازمان درمورد

## اعتصاب و تحصن کارگران بنزخاور

صفحه ۱۳

# فساد فراگیر دستگاه دولتی

دستگاه دولتی جمهوری اسلامی را فرا گرفته است. هزاران و دهها هزار مورد از نمونه های این سوءاستفاده های مالی کلان وجود دارد که علنی نشده است. معهدا همین چند مورد هم که علنی شده، خود مشتکی نمونه از خروار است. ابعاد این سوءاستفاده ها، اختلاسها و رشوه خواریهایی چند صد میلیونی و چند ده میلیارد تومانی، حیرت آوراست و نشان میدهند که این فساد، يك فساد معمولی و مرسوم دستگاههای دولتی در نظام سرمایه داری نیست. این فساد زانیده و مختص حکومت جمهوری اسلامی و حاکی از کندیدگی و پوسیدگی بی انتهای آن است. دلائل این امر کدامند؟ این واقعیت، غیر قابل انکار است که در کشورهای سرمایه داری یعنی در جایی که حاکمیت سرمایه، سود و ثروت اندوزی برقرار است و توده مردم نقشی در حکومت و اداره امور کشور ندارند، فساد در دستگاه دولتی، دزدی، رشوه خواری،

اخبار و گزارشات پی در پی از رشد فساد مالی، سوءاستفاده ها، رشوه خواریها و دزدیهایی کلان در ارگانها، نهادها و موسسات سیاسی، اداری، نظامی و اقتصادی دولت علنی میگرددند. در حالیکه دادگاه متهمین اختلاس و سوءاستفاده مالی کلان ۱۲۳ میلیارد تومانی بانک صادرات در جریان است، سوءاستفاده مالی ۷۰۰ میلیون تومانی در بانک سپه، اختلاس ۵۰۰ مایون تومانی در بانک ملی آبادان، اختلاس ۴۲۰ میلیون تومانی در تعاونی مسکن فرهنگیان، رشوه خواری ۱۵ میلیون دلاری مدیر عامل شرکت دخانیات هم علنی شده است. در همین حال مطبوعات رژیم خبر میدهند که رئیس تشکیلات مبارزه با مواد مخدر استان خراسان بجرم اختلاس و رشوه گیری اعدام شده است. مدتی قبل هم خبری منتشر شد مبنی بر اینکه مسئول خریدهای تسلیحاتی سپاه پاسداران با چندین میلیون دلار به خارج فرار کرده است. این اخبار تنها نمونه هایی از فساد همه جانبه ای است که تمام

## دهاسنج رشد بحران سیاسی

با وخامت روزافزون موقعیت رژیم جمهوری اسلامی، جنب و جوش نوینی در صفوف جناحهایی از اپوزیسیون بورژوازی رژیم آغاز شده است. دستجاتی از بورژوازی اپوزیسیون که معمولاً در اوضاع خاصی سرورکه آنها پیدا میشود، آغاز به خودنمایی کرده اند. اینان مخالفت علنی خود را با رژیم ابراز میدارند. حکومت خودکامه را محکوم میکنند. خود را مدافع آزادی و دموکراسی معرفی می نمایند و از ضرورت کنار رفتن حکومت سخن میگویند. این پدیده را باید در اوضاع کنونی ایران جدی گرفت و از آن نتایج سیاسی فوری استنتاج کرد. نه از آنرو که دروغ میگویند یا خطری جدی برای حکومت یا جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان اند، بلکه از زاویه ارزیابی رشد بحران سیاسی. این مسئله را دقیق تر مورد بررسی قرار دهیم. در کشورهای که رژیمهای خودکامه حاکم اند و دیکتاتوری در عریاترین و آشکارترین شکل آن اعمال میشود همواره طیفی وسیع، متنوع و گسترده از مخالفین سیاسی حکومت وجود دارند. این طیفی است فوق العاده ناهمگون و متضاد که در یکسوی آن نیروی طبقاتی کارگران و دوسوی دیگر آن جناحهایی از بورژوازی قرار گرفته اند. پرواضح است که به علت اهداف و منافع متضاد، مخالفت نیروهای این طیف با حکومت از نظرمعنا و مضمون و حتی شکل متفاوت است و باید هم چنین باشد. چون مخالفت کارگران با حکومت، مخالفتی اصولی و اساسی است، برخاسته از منافع متضاد طبقاتی که هدف آن صرفاً جابجانی قدرت یا تغییراتی در روینای سیاسی نیست بلکه بنیانهای نظم موجود را نشانه میرود. لذا طبقه کارگر نه فقط خواستار تغییرات در مناسبات سیاسی بلکه خواهان دگرگونی در مناسبات اقتصادی است. دریک کلام، طبقه کارگر خواستار یک انقلاب اجتماعی است. از همین روست که اگر مقتضیات جامعه و طائف بلادرنگ و فوری تری را در برابر

صفحه ۲

۳ ←

## تاریخ مختصر جنبش بین المللی کارگری ۵

صفحه ۷

- ★ ۱۰ شهریور سالروز کشتار زندانیان سیاسی صفحه ۱۶
- ★ ابعاد نکاندهنده بیکاری صفحه ۲
- ★ نامه یکی از فعالین سابق سازمان مجاهدین صفحه ۱۱
- ★ از میان نشریات: کدام استرژژی؟ رفوم یا انقلاب؟ صفحه ۵
- ★ یادداشتهای سیاسی صفحه ۱۶
- ★ اخبار و گزارشات کارگری جهان صفحه ۱۲

وخرده بورژوازی زحمتکش و رادیکال پرداخت بلکه بخش وسیعی از نمایندگان سیاسی بورژوازی متحد خود را که در آغاز درحاکمیت هم سهیم بودند، از سازمانهای جبهه ملی و نهضت آزادی گرفته تا جناح موسوم به حزب الله را بصوف اپوزیسیون راند. تا زمانی که جنبش توده ای درحالت رکود نسبی قرارداشت و رژیم با قدرت و شدت جنبش را سرکوب و فرومیشاند، نه تنها صدائی از اینان درنیامد، بلکه تا جائیکه حکومت بآنها امکان میداد، و هنوز به صفوف اپوزیسیون رانده نشده بودند، خود دراین سرکوب کردن مردم سهیم بودند. بمرور که اوضاع تغییر کرد و ماهیت رژیم بمرعموم توده مردم افشاء گردید، وضعیت اقتصادی روز بروز وخیم ترشد و نارضایتی شکلی علنی بخود گرفت تا بدانجا که به قیامها و شورشهای توده ای متعدد انجامید، سرکوب این اپوزیسیون بورژوائی پیداشد. هرچه اوضاع رژیم وخیم ترشده است، آنها مطمئن تر و علنی تر مبارزه با رژیم برخاسته اند.

اینان که شامل گروهی از نیمه سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، استحاله چپان، امرای بازنشسته ارتش، فاشیستهای سیاه جامه، آخوندهای کله گنده مخالف رژیم و غیره هستند، ابتدا امید خود را به جناح رفسنجانی و استحاله درونی رژیم بسته بودند، پس از شکست رفسنجانی و رشد جنبش توده ای، با داعیه دمکراسی و آزادیخواهی وارد میدان شده اند. یعنی چیزی که مطلقاً بدان اعتقادی ندارند و درعمل هم این را نشان داده اند. درحال این اپوزیسیون بورژوائی که در اوضاع کنونی سربرداشته و درحال شکل گرفتن است، اپوزیسیونی است که از حمایت برخی قدرتهای جهانی نیز برخوردار میباشد. بی دلیل نیست که در محافل حاکمه آمریکا مسئله حمایت از اپوزیسیون داخلی « مطرح شده و توأم با آن یکرشته فعل و انفعالات سیاسی درمیان اپوزیسیون بورژوائی خارج از کشور نیز آغاز شده است. درپی ملاقات غیر رسمی رضا پهلوی با کلینتون، طرفداران سلطنت برای وحدت درصوف خود و توسعه همکاریها با باصطلاح جمهوریخواهان تلاش وسیعی را آغاز کرده اند. جناح جمهوریخواه بورژوا نیز تحرکات

این طبقه قرار دهد، پیگیرترین نیروی اجتماعی برای تحقق این وظائف بشکلی قاطع و رادیکال است. این خصلتهای طبقاتی و اهداف رادیکال، مبارزه ای پیگیر و مستمر را ایجاب میکند و طبقه کارگر را به دست یازیدن به اشکال رادیکال مبارزه برای سرنگونی حکومت وامیدارد. اما مخالفت جریانهای بورژوائی، از آنجائیکه برخاسته از منافع اساساً متضاد طبقاتی نیست بلکه از منازعه و اختلاف بر سر سهم در منافع اقتصادی، نقش در قدرت سیاسی و احياناً شکل حکومتی ناشی میگردد، مخالفتی محدود، مشروط و محافظه کارانه است که هدف آنها در بهترین حالت از اصلاحات جزئی و ناچیز در نظم موجود فراتر نمی رود. به همین علت این مخالفت تنها در مقاطعی معین شکل یک مبارزه علنی بخود می گیرد و اشکال این مبارزه نیز در محدوده ایست که تا حد ممکن به سرنگونی حکومت از طریق ابتکار عمل توده ای نینجامد. بنابراین در دورانی که رژیم خودکامه قدرتمند است، جناحهای بورژوائی اپوزیسیون به سوراخ های خود میخزند، و حتی از ابراز مخالفت لفظی نیز امتناع میورزند. تنها در مقاطعی معین است که از سوراخهای خود بیرون میایند و با ادعاهای عریض و طویل « آزادیخواهانه » و « دمکراتیک » وارد صحنه میشوند. این، هنگامی است که دوران اقتدار رژیم خودکامه پایان رسیده، این رژیم بایک بحران سیاسی روبرو شده و اوضاع بسوی وخامت غیر قابل برگشت پیش میرود. لذا فعال شدن و عرض اندام اینان همواره در چنین کشورهایی دماسنجی برای ارزیابی حدت بحران سیاسی و ناتوانی حکومت است. درعین حال اشکال مبارزه و شعارهایی را که مطرح میکنند خود شاخص دیگری برای ارزیابی رشد مخالفت توده ای و سطح اعتلاء جنبش توده ایست.

دیده ایم که در دوران رژیم خودکامه سلطنتی شاه، همواره سرکوب اپوزیسیون بورژوائی موسوم به جبهه ملی تنها هنگامی پیدا میشد که نارضایتی مردم بدرجه انفجار آمیزی رشد کرده بود و رژیم شاه بایک بحران سیاسی روبرو بود. یکبار در آخرین سالهای دهه ۳۰ و بار دیگر در نیمه دوم دهه پنجاه. در دوران جمهوری اسلامی نیز وضع بر همین منوال است. جمهوری اسلامی که بر روی موج جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم شاه بقدرت رسید، از همان آغاز بنابه ماهیت ضدانقلابی و ارتجاعی اش جز از طریق سرکوب مردم و خواستههای آنها و استقرار یک دیکتاتوری عریان نمیتوانست بحیات خود ادامه دهد. این واقعیت و نیز خصلت مذهبی حکومت، سرکوب هرگونه مخالفتی را بدون استثنا، درپی داشت. لذا رژیم نه فقط به مقابله و رودررونی با کارگران

سیاسی خود را شدت بخشیده و میکوشد، امکانات وسیعی را در خدمت اهداف و مقاصد بورژوازی اپوزیسیون داخل بسیج کند. گویا که تشکیل یک کنفرانس، در همین راستا بوده است. البته فعالیت علنی و نیمه علنی این جناح از بورژوازی اپوزیسیون هنوز باین معنائیست که سررشته تمام امور از دست رژیم دررفته و با چنان بحران فراگیری روبروست که دیگر نمیتواند آنرا مهار کند. واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی، نه تنها از جانب این جریان احساس خطر نمیکند، چون فاقد کمترین پایگاهی در میان مردم است، بلکه میکوشد از آن بعنوان وسیله ای که دارای مصرف خارجی است برفع خود استفاده کند و در مقابل فشارهای بین المللی ادعا کند که مخالفین آزاده حرفهایشان را میزنند و ما کاری با آنها نداریم. معهذاً برغم تمام این اوصاف، این واقعیت بجای خود باقی است که ابراز علنی مخالفت این جناح اپوزیسیون بورژوائی، حاکی از رشد بحران سیاسی است. بحرانی که اکنون تا بدانجا پیش رفته که جناح اپوزیسیون بورژوائی را بطرح شعار کنار رفتن حکومت و مجلس موسسان واداشته است. اینکه بورژوازی اپوزیسیون نیمه قانونی - نیمه علنی شعار مجلس موسسان را مطرح میکند، حاکی از ناتوانی حکومت و عمق بحران سیاسی است. بورژوازی اپوزیسیون که از رشد و اعتلاء جنبش توده ای در وحشت و اضطراب بسر میبرد، میخواهد باین شعار، جنبشی را که در حال اعتلاست مهار کند. اما این خیال باطلی است، رشد بحران سیاسی با رشد و اعتلاء جنبش توده ای همراه است. این اعتلاء جنبش تا بدانجا پیش خواهد رفت که به انقلاب و سرنگونی رژیم بیانجامد. این انقلاب، انقلاب کارگران و زحمتکشان است که در آن جانی برای مجلس موسسان وجود نخواهد داشت. مجلس موسسان، مجلس ارتجاع بورژوائی است. کارگران و زحمتکشان از هم اکنون کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان را بدیل مجلس موسسان قرار داده اند.

### فساد فراگیر دستگاه دولتی

برای مقابله با انواع فسادها در دستگاه دولتی موجود وجود ندارد. این مسئله هنگامی قطعاً حل خواهد شد که دولت موجود با تمام ارگانها و نهادهایش درهم کوبیده شود. دولتی جدید، با ابتکار عمل کارگران و زحمتکشان ایجاد گردد که مطلقاً از بوروکراسی مبرا باشد و کنترل جدی توده مردم را در تمام سطوح برقرار سازد. یک چنین دولتی، دولت نوع شورائی است.

هزار مورد سوءاستفاده مالی، رشوه خواری، اختلاس و زدویندهای کلان وجود دارد که مردم تنها هنگامی از آن آگاه میگرددند که این حکومت سرنگون شده باشد. فساد بی انتهای دستگاه دولتی که حاکی از پوسیدگی و کندیدگی آنست، نشان میدهد که چیزی به سرنگونی این حکومت نمانده است. تازه پس از سرنگونی است که مردم پی میبرند که تا چه حد این حکومت در فساد و کثافات غوطه ور بوده است. هیچ راه حل جدی

## فساد فراگیر دستگاه دولتی

و رشوه خواریهای چند صد میلیونی و چند ده میلیاردتومانی بزنند. البته این گستردگی ابعاد فساد، خود واقعیت دیگری را بیان میکند که حاکی از گنبدیگی فساد بی نهایت حکومت در آستانه فروپاشی آنست. چون حکومت‌های خودکامه، هنگامیکه به پایان خط میرسند و در آستانه فروپاشی و سرنگونی قرار میگیرند، هر کسی در این دستگاه منتهای تلاش خود را بکار میگیرد تا از باقیمانده فرصت حداکثر استفاده را ببرد و تا ممکن است جیب خود را پر کند. با این توضیحات روشن است که چرا فساد همه جانبه دستگاه دولتی اولاً زائیده رژیم جمهوری اسلامی بعنوان یک رژیم خودکامه است و ثانیاً- حاکی از گنبدیگی و پوسیدگی بی انتهای آن در آستانه فروپاشی است.

فساد فراگیر دستگاه دولتی بنحوی عیان و آشکار است که دیگر بر کسی پوشیده نیست. مردمی که روزمره بنحوی از انحاء با این دستگاه انگل غول پیکر سروکار دارند بعینه می بینند که تا رشوه و حق حسابی داده نشود هیچ کاری از پیش نمی رود. بر همگان روشن است که این مسئله به سطوح پایین دستگاه دولتی محدود نیست، تمام ارکان جمهوری اسلامی از بالاترین سطوح تا پایین ترین آن در این فساد غوطه ورائند. تا با امروز مکرر، موارد متعددی از رشوه خواریه، سوءاستفاده های مالی و دزدی های کلان در رده های بالای دستگاه حکومتی افشاء شده است، اما همین که این مسئله اندکی بر ملا گردید، سران حکومت بسرعت سرونه قضیه را هم آوردند. از این نمونه است مواردی که گاه بگاه در نتیجه تضادها و اختلافات باندهای هینت حاکمه، برای تحت فشار قرار دادن جناحهای رقیب و باصطلاح خراب کردن آنها در مجلس ارتجاع یا ارگانهای وابسته به آنها افشاء شده است. واقعیت اینست که همین چند مورد از سوءاستفاده ها و دزدیهای کلانی که اخیراً افشاء و علنی شده اند برای نخستین بار از سوی جناحی که ارگان آن روزنامه سلام است علنی گردیده است. مردم از قبل میدانستند و اکنون بهتر میدانند که هر کس در این دستگاه دولتی است، فکر و ذکری جز چاپیدن مردم، غارت اموال عمومی کشور، دزدی، رشوه خواری و ثروت اندوزی ندارد. هر کس که حتی به اطراف خود نظری بیافکند می بیند همین آخوندهائی که تا دوران انقلاب از طریق روضه خوانی و صدقه های مؤمنین زندگی میکردند، یا لاتها و چاقوکشهایی که بنحوی به دستگاه حکومتی مرتبط شدند، اکنون چه ثروتهای هنگفتی اندوخته و چه زندگی اشرافی دارند. در بهترین خانه ها، ویلاها و کاخهای زندگی میکنند. گرانتیتم ترین اتومبیل را سوار میشوند. در چندین و چند شرکت سهام دارند و تعدادی هم میلیون میلیون در بانکهای خارج اندوخته اند. اما مسئله به سران و دست اندرکاران و کارگزاران

دستگاه حکومتی خلاصه نمیشود. تمام ایل و تبار، منسوبین، دوستان و آشنایان آنها در این غارت و فساد سهیم اند. بارزترین نمونه آن همین ماجرای اختلاس ۱۲۳ میلیاردتومانی از بانک صادرات است که این روزها بر سر هر کوی و برزنی از آن یاد میشود. طرف حساب این ماجرا، منسوبین و دوستان و آشنایان محسن رفیق دوست رئیس بنیاد باصطلاح مستضعفان است. حتی بر هر آدم ناآگاهی هم روشن است که این اختلاس کلان تنها از آنرو می توانست صورت بگیرد که نفوذ مرتضی رفیق دوست در دستگاه دولتی و زدوبند آن با برادرش وجود داشته باشد والا چگونه ممکن بود این اختلاس کلانی که در دنیا بی سابقه است صورت بگیرد. اما محسن رفیق دوست هم تنها رئیس بنیاد مستضعفان نیست. او از طریق این انحصار نفوذ فوق العاده عظیمی در تمام دستگاه دولتی دارد و یکی از منابع تغذیه مالی و دزدیهای سران حکومت است. بهمین علت بود که وقتی در نتیجه تضادهای جناحهای حکومت ماجرای این اختلاس سه سال پیش به مجلس ارتجاع کشید، سران حکومت تلاش کردند که از درز کردن آن به خارج از مجلس جلوگیری کنند. کمی که مسئله پیش رفت و ماجرا به روزنامه سلام کشید، سران حکومت ابتدا کوشیدند آنرا انکار کنند، اما دیگر دیر شده بود. سپس رئیس ساواک رژیم وارد معرکه شد و ادعا کرد که خیر، مسئله در ابعادی که مطرح شده نیست و تنها پای یک سوءاستفاده ۶،۵ میلیارد تومانی در میان است. البته رقم ۶،۵ میلیارد تومان در مقایسه با ۱۲۳ میلیارد رقم کوچکی است، اما بازهم مبلغی کلان است که وزیر اطلاعات، اینچنین میکوشید آنرا بی اهمیت جلوه دهد. معذرا این قضیه آنقدر بیخ پیدا کرد که مجبور شدند دادگاهی هم برای بررسی آن تشکیل دهند. حال روشن شده است که سرکرده ساواک رژیم هم میخواست قضیه راماستمالی کند و همان رقم ۱۲۳ میلیارد صحیح است. با این اوصاف حتی تا تشکیل نخستین جلسات دادگاه زحمت بازداشت آقای مرتضی رفیق دوست راهم بخود ندادند. چون در آنصورت ممکن بود قضیه بیشتر بیخ پیدا کند. تازه در حین جلسات دادگاه بود که یکی از متهمین بافشای معاملاتی پرداخت که میان آنها و رئیس بنیاد مستضعفان انجام گرفته و ماجرای پرداخت ۱۵۰ میلیون تومان از سوی محسن رفیق دوست، برای ختم مسئله در همان مراحل اولیه پیش آمد. اما با یک انکار رئیس بنیاد ماجرا درز گرفته میشود، چرا که با کشیده شدن پای او به این مسئله، ممکن بود، ماجراهای اصلی در مورد سران حکومت بر ملا گردد. در مورد نقش حوزه علمیه هم قضیه به سکوت برگزار شد. اصل مسئله این است که در این دزدیها، سوءاستفاده ها و رشوه خواریهای چند میلیونی و میلیاردی مختص دربار و دور و بر آن بود، اما امروز این فساد چنان ابعادی بخود گرفته که دیگر به بالاترین رده های مقامات دستگاه دولتی محدود نشده بلکه فلان رئیس و منسوبین آن نیز میتوانند دست به اختلاسه، دزدیها

دربندهای مالی و دهها و صدها نمونه از این دست امری متداول است. از این جهت تفاوتی نمیکند که این کشور سرمایه داری مثلاً جمهوری پارلمانی فرانسه باشد یا جمهوری اسلامی ایران. معذرا بر دیدی نیست که در همین کشورهای سرمایه داری، ابعاد فساد در دستگاه دولتی به حسب شکل حکومت متفاوت است. در جمهوریهای پارلمانی نه آزادیهای سیاسی وجود دارند، احزاب مختلفی فعالیت میکنند و در پارلمان نماینده دارند، روزنامه ها و نشریات متعدد انتشار می یابند و برغم سلطه و حاکمیت سرمایه، مردم تا حدودی میتوانند ازادانه حرف خود را بزنند، کنترل بیشتری بر این دستگاه دولتی و بوروکراسی فاسد آن وجود دارد، ولو اینکه این کنترل هم شکلی بوروکراتیک داشته باشد. از اینرو در ظاهر امر هم که شده، ممکن است در پی علنی شدن هر سوءاستفاده مالی، رشوه خواری، اختلاس و غیره نه فقط فلان رئیس و مدیر و وزیر بر کنار و بمحاکمه کشیده شوند بلکه کابینه ای نیز سقوط کند. اما در رژیمهایی نظیر جمهوری اسلامی که حتی ابتدائی ترین آزادیهای سیاسی از مردم سلب شده و دارودسته حاکم به شیوه دیکتاتوری عریان حکومت میکنند، فساد ابعادی همه جانبه تر و وسیعتر بخود میگیرد. چرا که در اینجا نه مردم اجازه میدهند حرفشان را ازادانه و اشکار بزنند، نه مطبوعات آزاد و مستقل وجود دارند، نه انتخاباتی در همان محدوده دموکراسی بورژوازی، نه احزابی که از طریق وسائل ارتباط جمعی یا از تریبون پارلمان مسائل و معضلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه را مطرح کنند و نه حتی یک رقابت آزاد میان جناحهای مختلف بورژوازی. بدیهی است که در اینجا حتی یک کنترل بوروکراتیک و بورژوازی هم نمیتواند وجود داشته باشد. لذا حکومت‌های خود کامه، بدون استثناء فاسدترین حکومتها هستند. در اینجا هر ارگان و نهاد و مؤسسه، هر وزیر و مدیر و رئیس و مرنوس، در حیطه کار خود اختیار تام و مطلق دارد. نه به کسی باید حساب پس بدهد، و نه کسی میتواند آنرا تحت کنترل قرار دهد. طبیعی است که در چنین شرایطی فسادهای مال بشکل نبر قابل کنترل رشد کنند و هر کس که در هر مقام و موقعیتی که قرار گرفته، وظیفه ای مهمتر از این نداشته باشد که بهر طریق ممکن جیب خود را پر کند. از اینجهت همان وضعیتی که در دوران رژیم شاه در ایران وجود داشت امروز هم در دوران جمهوری اسلامی وجود دارد. با این تفاوت که در گذشته سوءاستفاده ها و دزدیها و رشوه خواریهای چند میلیونی و میلیاردی مختص دربار و دور و بر آن بود، اما امروز این فساد چنان ابعادی بخود گرفته که دیگر به بالاترین رده های مقامات دستگاه دولتی محدود نشده بلکه فلان رئیس و منسوبین آن نیز میتوانند دست به اختلاسه، دزدیها

## ابعاد تکانه‌دهنده بیکاری

سازمان برنامه رابری کاهش بیکاری به این شرح به تصویب رسانده است :

۱- اختصاص تسهیلات لازم برای ایجاد شغل در زمینه احیای مراعات و جنگلها از طریق واگذاری آنها به مردم

۲- ارائه تسهیلات گسترده تر برای خرید و ساخت مسکن انبوه و یا انفرادی

۳- ارائه تسهیلات مناسب برای جذب سرمایه های بیشتر در زمینه پرورش آبزیان و شیلات

۴- توسعه صنایع دستی و ترمیم مالی اینگونه فعالیت ها در سطح وسیع و با استفاده از تسهیلات اعتباری بانکه

تعمیمی ندارد، حکومتی که خودباعث و پانی تشدید بیکاری و فقر و فلاکت عمومی است، چگونه میتواند راه حلی برای کاهش و یا ازیان برداشتن بیکاری داشته باشد. حکومتی که با سیاستهای ارتجاعی اش اقتصاد را به ویرانی کشانده است و فقر و گرسنگی و خانه خرابی ثمری نداشته است، چگونه میتواند خود با این عوامل مبارزه کند. بدیهی است به همین شکلی که جمهوری اسلامی در پیش گرفته است تصمیمات هیئت دولت در زمینه تعدیل بیکاری سوای غیر عملی بودن، مضحک بودن در مواردی و بی ثمری آن در مقابل با غول بیکاری یک امر باخوبی نشان میدهد و آن اینکه این حکومت چنان کندیده و فاسد است و چنان در مقابل معضلات اجتماعی توده مردم که خود آفریده، ناتوان است که دیگر در حرف هم قادر نیست راه حلی ارائه دهد.

سران جمهوری اسلامی هر چه از وعده و وعید در چنته داشته اند طی ۱۶ سال گذشته به خورد مردم داده اند و مردم در عمل به بی ثمری آنها پی برده اند. رفسنجانی شخصیتی است که مبیایست پس از ویرانیهای ناشی از جنگ به زعم سران رژیم اوضاع را سر و سامان بدهد و وضعیت اقتصادی را بهبود بخشد دیگر حرف تازه ای برای گفتن ندارد و هیئت دولت در مقابل غول عظیم بیکاری و انبوه دیگر مصائب اجتماعی حتی حرف هم نمیتواند بزند چه رسد به اینکه بخواهد عملی انجام دهد که به حال توده کارگران و زحمتکشان مشرثر باشد به راستی نیز این حد از انباشتنی مصائب اجتماعی تنها یک دگرگونی بنیادی را میطلبد. هیچ حکومت ارتجاعی قادر به حل مصائبی که دست بگیران توده مردم است، نیست. تنها یک حکومت انقلابی میتواند بدین پیش گرفتن سیاستهای رادیکال و انقلابی، سیاستهایی که برخاسته از منافع کارگران و زحمتکشان باشد و توسط خود آنها اجرا شود به بیکاری، فقر، گرسنگی و سایر مصائب اجتماعی پایان بخشد.

نگذشته است که سازمان برنامه و بودجه به هیئت دولت هشدار میدهد و دبیرکل خانه کارگر طی مصاحبه ای اعلام میکند: « هم اکنون متقاضیان کار در برخی از شهرهای کشور به اندازه کل متقاضیان کار در سالهای ۶۰ تا ۶۲ در کل کشور هستند ». اگرچه دبیرکل خانه کارگر تعداد متقاضیان کار در کل کشور در سال ۶۰ تا ۶۲ و لذا تعداد متقاضیان کار امروز در یکی از شهرهای ایران را اعلام نمیکند اما همین مقایسه تا حدودی ابعاد فاجعه بار رشد بیکاری و فلاکت میلیونها بیکار را نشان میدهد.

واقعیت این است که طی سالهای اخیر تحت تاثیر ورشکستگی اقتصادی و سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی بیکاری چنان ابعادی یافته است که نه رژیم جمهوری اسلامی و نه هیچ رژیم ارتجاعی دیگری قادر به حل این معضل نیست. افزایش بی رویه جمعیت که طبق قوانین و رهنمودهای الهی - اسلامی مبیایست به افزایش کمی تعداد مسلمین جهان بیانجامد و زمینه را برای فتوحات اسلامی سران رژیم هوار سازد، برای مردم زحمتکش ایران به یک معضل تبدیل شده است. روند خانه خرابی دهقانان زحمتکش در روستاها، خرد شدن کمر آنان زیر بار بهره و اماها و دزدی و غارتگری دلان سبب شده است که آنان در جستجوی لقمه ای نان، به شهرها روی بیاورند سیاست « تعدیل اقتصادی » یعنی نسخه اسلامی سیاستهای بانک جهانی و صندوق پول تنها نتیجه ای که برای کارگران داشته است، استخراجهای دسته جمعی کارگران و در موارد زیادی اخراج تمامی کارگران یک واحد تولیدی یا موسسه بوده است. اما دهقانان خانه خراب شده و کارگران اخراجی فقط بخشی از انبوه بیکاران را تشکیل میدهند. بنا بر آمار رسمی سالانه حدود ۷۰۰ هزار نیروی فعال و جوان وارد بازار کار ایران میشوند که از این میان با خوشبینانه ترین ارزیابی ها تنها ۲۰۰ هزار نفر جذب بازار کار میشوند. بعبارت دیگر سالانه تنها نیم میلیون نیروی جوان به ارتش بیکاران میپیوندند. با جمع زدن این ارقام و با یک حساب سرانگشتی میتوان به این نتیجه رسید که لااقل حدود نیمی از « جمعیت فعال » ایران بیکار است. البته لازم به ذکر است که در آمار سازمان برنامه و سایر ارگانهای حکومت زنان بکلی از آمار مربوط به بیکاری حذف شده اند. ارقامی که آنان در زمینه بیکاری ارائه میدهند فقط مردان را مد نظر قرار میدهد. اگر آمار زنانی را نیز که در سنینی هستند که قادر به کارند به این آمار اضافه کنیم آنوقت روشن خواهد شد که ابعاد مسئله در چه حدی است.

حال جالب است که بدانیم راه حل جمهوری اسلامی برای مشکل بیکاری و جلوگیری از عواقب اجتماعی که ابعاد چنین گسترده بیکاری میتواند در برداشته باشد، چیست. در همان جلسه ای که ابتدا ذکرش رفت، هیئت دولت پیشنهادات

طی سالهای اخیر بیکاری چنان در میان توده مردمی که هیچ وسیله ای برای امرامعاش ندارند و ناگزیرند نیروی کارشان را بفروشند رشد یافته است و چنان ارتش مترکم بیکاران گسترش یافته که وقیح ترین و توجیه گرتترین دست اندرکاران حکومت نیز ناگزیرند به آن اعتراف نمایند. گسترش بیکاری چنان ابعادی یافته که دیگر قابل کتمان نیست انبوه جوانان بیکار که در هر مرحله و برزن دسته دسته ایستاده اند و به آینده نامعلوم خود تحت حاکمیت جمهوری اسلامی می اندیشند، توده وسیع کارگران بیکار که در میادین شهرها منتظرند تا کسی کاری به آنها رجوع کند و لقمه نانی برای خانواده شان فراهم نمایند، خیل بیکارانی که در جستجوی کار از این اداره به آن کارخانه و از این شرکت به آن موسسه مراجعه میکنند، جمعیت چشمگیری که از جوان و پیر برای گذران زندگی خود به گدائی روی آورده اند، زنانی که به خودفروشی روی آورده اند و در رشد حیرت آورد زدی و جنایت همگی از آثار عوارض رشد بیکاری و وسیع شدن توده چند میلیونی است که هیچ راهی برای گذران زندگی ندارند. رشد بیکاری به چنان حدتی رسیده است که سران رژیم نیز از عواقب اجتماعی آن به هراس افتاده اند.

بر اساس خبری که در اواخر تیرماه در روزنامه های رسمی رژیم به چاپ رسیده است، هیئت دولت پس از استماع گزارش سازمان برنامه و بودجه از رشد بیکاری، کمیسیونی مرکب از ۹ وزیر و امار امور ساخت که راه حلهای پیشنهادی سازمان برنامه و بودجه جهت ایجاد اشتغال و کاهش بیکاری در کشور را به اجرا بگذارند این کمیسیون قرار است زیر نظر معاون اول رئیس جمهور آغاز بکار کند و قرار است طرحهای پیشنهادی سازمان برنامه و اطرف مدت سه سال به مرحله بهره برداری برساند تا به زعم دولت جمهوری اسلامی و سازمان برنامه بودجه اش مشکل بیکاری حل شود و یا لااقل از حدت آن کاسته شود.

قبل از اینکه به بررسی طرحهای پیشنهادی سازمان برنامه و بودجه بپردازیم، به این مسئله اشاره کنیم که در نظام جمهوری اسلامی در زمینه اشتغال و بیکاری نیز همانند سایر زمینه ها آمار قابل اتکاء و درستی وجود ندارد. این خصوصیت رژیمهای ارتجاعی و سرکوبگر است که همواره تلاش میکنند واقعیات را از مردم پنهان کنند و مانع از آن شوند که توده مردم در جریان مسائلی قرار بگیرند که دقیقاً مربوط به آنهاست. بیاد داریم که وقتی رفسنجانی و حامیانش برنامه پنجساله اول را ارزیابی میکردند، مدعی شدند در سال ۶۷ پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق - بیکاران ایران رقمی معادل سه میلیون نفر را تشکیل میداده اند و نرخ بیکاری معادل ۱۴ درصد بوده است اما به یمن اجرای برنامه پنجساله اول یا بعبارتی برنامه تعدیل اقتصادی نرخ بیکاری به حدود ۱۱ درصد کاهش یافته است و حدود یک میلیون نفر از تعداد بیکاران کاسته شده است هنوز مدت زیادی از این سخنان رئیس جمهور حکومت اسلامی و حواریون ایشان



## از میان نشريات کدام استرترژی؟ رفرم يا انقلاب؟

حياتش جز درهمان چند ماهه اول تاسيس فاقد يك برنامه مشخص ومصوب بوده است. وحدت اين جريان با "شورايعالي" وتاسيس سازمان جديدتر « اتحاد فدائيان خلق » نيز چيزی را در اين زمينه تغيير نداد تا اينكه پلنوم كميته مركزی سازمان اخير سند « اوضاع سياسی، چشم انداز آینده و ضرورت الكترناتيو » كه بايستی آنرا جوهر و چكیده برنامه اين جريان بحساب آورد به تصويب رساند و در اتحاد كارشماره ۱۴، خرداد ۷۴ انتشار داد. حال بينيم دوستان مادر اين سند چه ميگویند.

### آلترناتيو انقلابی يا تجمع بورژوا ليبرالی ؟

در اين سند ضمن اشاره به اوضاع سياسی، تضادهای حكومتی كه « حيات كل جمهوري اسلامی را بخطر انداخته است » همچنين با اشاره به سر كوپ آزاديهای سياسی و « موقعيت شكنده » حكومت اسلامی به اين مساله نيز پرداخته شده است كه با گسترش فقر و « سقوط » روز افزون « وضعيت اقتصادی اكثريت عظيم جامعه » دامنه نارضايتی مردم نيز افزايش يافته است. تهيه كنندگان سند نگاه خواستار يك « اقدام جدی » از سوی « اپوزيسيون مترقی » و يك « آلترناتيو انقلابی » شده اند و مينويسند « چنانچه از همين امروز اقدامی جدی از سوی اپوزيسيون مترقی ايران صورت نگیرد حتى در شرايط اوجگيری مبارزات عمومی امیدی به آینده بهتر نخواهد بود » و « رشد نارضايتی، جنبش های موسمی و دور تسلسلی از طغيان های شهری، ادامه اين وضعيت در غياب يك آلترناتيو انقلابی حتى اگر به تغيير حكومت منجر شود، همچنان جناحهای ارتجاعی تر بورژوازی را در قدرت خواهد داشت » سپس با توضيح كوتاهی در مورد « ناتوانی » و پراكنده گي كمونيست ها و ضرورت اتحاد آنها، و تا تحقق اتحاد كمونيست ها، راه رسيدن به آلترناتيو مورد نظر خود را اينگونه ترسيم ميكنند « ما بايد ... در مبارزه برای ايجاد يك ائتلاف بزرگ سياسی جهت تقويت مبارزه مردم و دستيابی به حقوق پایه ای و دمكراتيك آنان شركت نماييم. ما ميتوانيم با متمرکز كردن بحث حول پایه ای ترين مفاد مورد توافق اپوزيسيون دمكراتيك، سازماندهی يك اتحاد پايدار درميان اين نيروها را جامه عمل پيوشانيم » نشریه اتحاد كار سپس مفادی را كه بتوان چنين اتحادی را حول آن « سازمان داد » نام ميبرد.

قبل از آنكه وارد بحث چگونگی شكل گيری و تركيب اين « ائتلاف بزرگ سياسی » شويم لازم است اين نكته را توضيح دهيم كه در اينجا ما قصد نداريم وارد بحث هويت كمونيستها و ضرورت اتحاد آنها شويم. در اين مورد ماقبل و به كرات صحبت کرده ايم و از جمله نقطه نظرات خود را با استناد به بحث های ماركس ولنين نسبت به خصوصيات يك ماركسيست و كمونيست واقعی و تفاوتش با كمونيستها و سوسياليست های قلابی كرارا بيان کرده ايم. از جمله نقد ما بر اينانیه مشترك اين دوستان، دیدگاه ما را نسبت به چنين مدعيونی بيان ميكند و در اينجا نيازی به تكرار آن نيست. هدف ما در اينجا اينست كه بينيم سازمان « اتحاد فدائيان خلق » چگونه و با کدام نيروها ميخواهد به يك ائتلاف بزرگ سياسی شكل بدهد و اينكه آیا دوستان ما حقيقتاً در پی انقلاب و برپائی يك آلترناتيو انقلابی اند، يا دنبال رفرم اند و يك تجمع ليبرالی.

با توجه به بندهای اصلی و محوری پلانفرم ارائه شده و نحوه تنظيم آنها و با توجه به برخورد اين سازمان به جريانها و محافل بورژوا ليبرالی و سابقا رفرميستی و بالاخره با در نظر گرفتن روح کلی حاكم برسند ميتوان به اين موضوع پی برد. بند اول مبانی اين سازمان برای ايجاد يك « اتحاد پايدار » چنين است: « ۱- مبارزه در جهت سرنگونی رژيم جمهوري اسلامی، با تمامی اشكال و تكتيكهای ممكن، كه سطح، پتانسيل و توان مبارزاتی مردم ايجاب مينمايند. » نخستين بند پلانفرم كه در واقع بايستی مقدم بر هر چيز بيانگر اعتقاد راسخ به سرنگونی رژيم جمهوري اسلامی و قبل از آن برپائی اتحادی مستقل از جناحهای بورژوازی

چهاردهمين شماره نشریه اتحاد كار (خرداد ۷۴)، ارگان مركزی سازمان لعاد فدائيان خلق ايران خبر داد كه چهارمين پلنوم كميته مركزی اين سازمان برگزار شده است و سندی را تحت عنوان « اوضاع سياسی، چشم انداز آینده و ضرورت الكترناتيو » به تصويب رسانده است. بعد از وحدت سازمان فدائی و لورايعالي « برپايه يك بيانیه مشترك و تاسيس يك سازمان جديد، اين نخستين سندی است كه از سوی اين سازمان و بعبارت دقيق تر از جانب كميته مركزی اين سازمان انتشار يیرونی یافته و چنين بنظر ميرسد كه در فقدان يك برنامه مشخص و مصوب نشستنی صلاحيت دار، عجالتا همين سند وظيفه بيان هويت و خط مشی بن جريان را برعهده گرفته است. بی برنامهگی اين دوستان البته مساله تازه ای هست و مطلقاً محصول اين مساله هم نيست كه دو جريان ابتدا با هم وحدت کرده بد تا بعداً برنامه واحدی تهيه و تدوين كنند و فرضا هنوز اين فرصت را بدست ماورده اند. اين موضوع سابقه طولانی تری دارد و برميگردد به سال ۶۸. در واقع در همان زمان كه بحث و موضوع وحدت « آزادی كار » و اكثريت (جناح كشتگر) صورت مساله ای جدی مطرح شد، موضوع برنامه هم به يکی از معضلات مسائل مهم مورد اختلاف تبديل شد. گرچه سرانجام دو جريان فوق « وحدت » هويت را در اجلاس نخست كنگره دو قسمتی وحدت (خرداد ۶۸) كه با « موفقیت »، گزارش شد! برپايه يك پلانفرم ۹ ماده ای تحت عنوان « پلانفرم وحدت » شكل داده و « سازمان فدائی - ايران » را تاسيس نمودند، اما اين مساله نمیتوانست بمعنی حل و فصل اختلافات برنامه ای باشد و نبود. سازمان جديد بی برنامه و دو خلاصه همينكه بخشهای برنامه ای بميان كشيده شد، طولی نكشيد كه علی كشتگر و پاره ای از همفكران وی جدا شدند. مهبذا اجلاس دوم همان كنگره (اسفند ۶۸) پس از بخشهای زياد بالاخره برنامه ای را ولو با درصد پائين آراء (كثير از ۵۴ درصد) تصويب نمود و با جايگزينی يك پلانفرم سياسی بجای برنامه كه تقريباً از سوی يك سوم شركت كنندگان در كنگره پيشنهاده ميشد مخالفت نمود. در هر حال اين برنامه قرار بود هويت و استراتژی جريان تازه تاسيس « سازمان فدائی - ايران » را تعريف كند. اما اين وضع چندان طول نكشيد و هنوز حتی يك سال هم از تصويب اين برنامه نگذشته بود كه كنگره فوق العاده ۱۸ سازمان فراخوانده شد (آذر ۶۹) و ناگهان معلوم شد كه « برنامه بايد ربر تو واقعيات و تجربيات ملی و بين المللی غنی شده و به شيوه ای نوين به تحرير « رايد »، بايد درباره مقوله های دوران تاريخی كنونی، تضادهای اصلی جهانی رابطه برنامه ريزی و بازار، تنظيم اقتصاد سوسياليستی » وغيره وغيره « كارتوريك در سازمان تشديد شده و مواضع سازمان در موارد فوق تعيين گردد » و سازمان بايد در جهت تعميق دیدگاه خود نسبت به سوسياليسم و تكامل برنامه هود كام بردارد (اتحاد كار - ديماه ۶۹) و خلاصه آنكه كميته مركزی اين هريان موظف گرديد مجموعه اصلاحات و پيشنهادهای مربوط به برنامه را تدوين موده و به كنگره آتی ارائه دهد و دريك كلام برنامه پادروها ماند! تا اينكه سرانجام در فروردين ماه ۷۲ كميته مركزی اين سازمان در اجلاس فوق العاده خود، برنامه قبلی را حسابی اصلاح! نمود و تحت عنوان « طرح برنامه جديد » و نشریه اتحاد كار شماره ۴۳ (اردیبهشت ۷۲) انتشار داد تا مثلاً در كنگره آتی روی آن تصميم گيری نهائی انجام شود در عين حال اصلاح كنندگان برنامه چنين هيران و پيشنهادهای كردند كه نوشتن برنامه از دستور كار كنگره خارج شود و بجای آن پلانفرمی تهيه شود كه مبنای آن همان بيانیه مشترك (اسفند ۷۱) سه جانبه و له كارگر، شورايعالي و سازمان فدائی باشد. در هر صورت اگر چه حاصل كارتوريك « در عرصه مقولات دوران تاريخی و تضادهای اصلی جهان وغيره وغيره را کسی نتوانست ببيند، اما در عوض « طرح برنامه جديد » با حذف مفولاتی نظير ديكتاتوري پرولتاریا، درهم شكستن ماشين دولتی و نظير آن، به هره ای « نوين » به تحرير درآمد و تعميق « بيش از پيش دیدگاه اين جريان هست به سوسياليسم كاملاً قابل مشاهده بود و بازاگر چه سرانجام كنگره ای هم هرای تعيين تكليف با اين برنامه فراخوانده نشد، اما در عوض اتحاد با « شورايعالي » نكليف آن را يكسره كرد. خلاصه آنكه « سازمان فدائی - ايران » در تمام طول

داشته باشد که در « تغییر حکومت » نباید قدرت بدست بورژوازی (ونه « جناحهای ارتجاعی تر بورژوازی ») بیفتد، اگر کسی واقعا دنبال برپائی یک آلترناتیو انقلابی برای حکومت فعلی باشد، اگر کسی میخواهد این آلترناتیو واقعا دمکراتیک و متضمن منافع توده مردم باشد، باید این را در عمل ثابت کند. منافع توده مردم چگونه و چه زمانی تضمین میشود؟ منافع توده مردم زمانی تضمین میشود که آنها سرنوشت خود و اداره امور کشور را خود در دست گیرند. این کار چگونه ممکن است؟ این کار فقط و فقط زمانی میسر است که توده مردم (کارگران و زحمتکشان) رژیم کنونی را قهرا سرنگون سازند، دستگاه دولتی را درهم بکوبند. ارگانهای نوین و مستقل خویش را برپا ساخته و دمکراسی واقعی را مستقر سازند. آیا با صرف گفتن « دفاع از آلترناتیو دمکراتیک » این هدف برآورده میشود؟ روشن است که نه. « آلترناتیو دمکراتیک » نه فقط چندو چون این مساله کلیدی را روشن نمیکند و در واقع امر از سپردن امور بدست توده مردم سرباز میزنند، بلکه هر دو لنگه در را بروی محافل بورژوا لیبرالی و بورژوا فرمیستی باز میگذارد تا همه آنهاست که مخالف این مساله و مخالف دمکراسی واقعی هستند و همه آن دستجاتی که مساله را صرفا در تغییر شکل حکومتی خلاصه میکنند و از اشکال استبداد سلطنتی و ولایت قبیله رنجیده اند، دوره جمع شوند. گفتن ندارد که یک چنین آلترناتیوی نه میخواهد و نه میتواند با تحولات انقلابی - دمکراتیک سازگار شود و یا از چارچوب مطالبات بورژوا دمکراتیک فراتر برود. « آلترناتیو دمکراتیک » صاف و پوست کنده همان آلترناتیو بورژوازی است.

سمت گیری سند یاد شده اساسا برپائی یک چنین آلترناتیوی است. این جهت گیری رانه فقط در فرمولبندیهای مبانی « اتحاد پایدار » میتوان رویت کرد، بلکه در برخورد سند به اپوزیسیون بورژوازی نیز این مساله دیده میشود. در سند یاد شده « احزاب و محافل لیبرال بورژوازی » که حتی به اعتراف خود سند «خواهان براندازی حکومت نیستند» و « تغییرات اساسی را در جمهوری اسلامی مد نظر ندارند » به بهانه اینکه از « رفم های سیاسی در ساختار حکومتی دفاع میکنند » به این ائتلاف دعوت میشوند و یا در مورد « احزاب و جریانات رفرمیست » - که مقصود همان احزاب و جریانات راست نظیر حزب توده و اکثریت است - با وجود آنکه گفته میشود « این جریانات در آستانه بورژوازی سرخم میکنند و خط سازش را با حکومت مذهبی کنونی آشکارتر تبلیغ میکنند » به بهانه افشای ناپیگیری آنها در دمکراسی اتحاد عمل با آنها را « چنانچه از حقوق حقه مردم » دفاع کنند مجاز میشمارد.

باتوجه به آخرین پاراگراف « مبانی » « اتحاد پایدار » مورد بحث که میگوید « ما صریحا اعلام میکنیم از مبارزه همه کسانی که برای دفاع از آزادیهای دمکراتیک و حقوق پایه ای مردم مبارزه میکنند، فارغ از اینکه که هستند و چه گذشته ای داشته اند پشتیبانی میکنیم و در چارچوب پلاتفرم مبارزه برای دست یابی به این حقوق هرگونه همکاری را لازم میدانیم » در واقع امر دست اتحاد به سوی این نیروها و محافل مشابه آنها دراز میکند تا از این طریق به یک « ائتلاف بزرگ سیاسی » شکل دهد. خلاصه آنکه نه پلاتفرم تنظیم کنندگان این سند یک پلاتفرم انقلابیست و نه آلترناتیو فرضی حاصله یک آلترناتیو انقلابی. حاصل یک چنین ائتلافی حداکثر یک تجمع بورژوا لیبرالی است.

### کلام آخر

سند « اوضاع سیاسی، چشم انداز و ضرورت آلترناتیو » و خط مشی تجویزی آن، آشکارا یک جهت گیری رفرمیستی و عقب نشینی در برابر ضدانقلاب است. خط مشی ای که اگر کاملا جا بیفتد عاقبتی جز وداع با انقلاب ندارد. روند عقب نشینی نیز روندی آشنا و تکراری است. ابتدا برنامه حتی المقدور از مضمون تهی میگردد و بعد بکلی به طاق نسیان سپرده میشود، آنگاه پلاتفرم های پائین تری بمیان می آید که آنها هم بدور افکنده میشوند و در آخر به بهانه تفرقه کمونیستها « تقویت و گسترش صفوف نیروهای دمکرات و ترقی خواه » و « ایجاد یک ائتلاف بزرگ سیاسی » یک پلاتفرم بظاهر « قابل تحقق » ارائه میشود. بخاطر داشته باشیم جریانات دیگری که قبل از این در این مسیر گام نهاده اند

حکومتی و یا اپوزیسیون قانونی باشد، متاسفانه بکلی فاقد صراحت است. « مبارزه در جهت سرنگونی » عبارتی کشدار است. در جهت سرنگونی هنوز بمعنای این نیست که هم اکنون این مبارزه را بایستی سازمان داد. بجای این عبارت کشدار، صریح و پوست کنده بایستی گفته میشد مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و یا اعتقاد به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی. این موضوع یعنی تاکید صریح بر مساله سرنگونی خصوصا اگر در نظر آوریم هم اکنون هستند نیروهائی که آنها نیز صحبت از ایجاد یک ائتلاف و یا « وفاق ملی »، « وفاق همگانی » و امثال آن میکنند و نه خواهان سرنگونی رژیم، بلکه خواهان اصلاحات و جابجائی در درون و در چارچوب همین رژیم هستند، اهمیتی جدی کسب میکنند. در ادامه این بند گفته میشود « با تمامی اشکال و تاکتیک های ممکن که سطح، پتانسیل و توان مبارزاتی مردم ایجاد میکند ». این دیگر مساله را پیچیده تر و مبهم تر میکند. اگر مقصود واقعا سرنگونی جمهوری اسلامی است امروز بعد از نزدیک به ۱۷ سال این موضوع بایستی برای همگان روشن شده باشد که جمهوری اسلامی با سلام و صلوات و یا در « انتخابات آزاد »! سرنگون نمیشود. حکومت اسلامی را که ناقض و پایمال کننده تمامی آزادیهای سیاسی است و کوچکترین مطالبه توده زحمتکش مردم را با گلوله و سرنیزه پاسخ داده است و میدهد از هیچ راهی جز با قهر انقلابی نمیتوان سرنگون کرد. فرمولبندی ارائه شده اما نه فقط این موضوع مهم را نگفته میگذارد و آنرا تصریح نمیکند درست برعکس، این توهم را میپراکند که گویا مثلا از طرق دیگر هم میشود این رژیم را سرنگون کرد. « سرنگونی رژیم با تمامی اشکال و تاکتیکهای ممکن »! ممکن است دوستان ما بگویند رژیم جمهوری اسلامی را باجه اشکالی و از چه طرفی جز از طریق قهر میتوان سرنگون کرد؟ خیر! « سرنگونی رژیم با تمامی اشکال و تاکتیکهای ممکن » ممکن نیست. رژیم را باید از طریق یک انقلاب توده ای سرنگون ساخت و پس. حال اگر مقصود اینست که برای برپائی یک انقلاب توده ای و سرنگونی جمهوری اسلامی از تاکتیکها و اشکال مختلف مبارزاتی هم باید سود جست، این دیگر امر علیحده ای است. در اینصورت بعد از صراحت بخشیدن به موضوع سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی، به این مسائل نیز میتوان اشاره کرد و باز اگر منظور شیوه های مختلف مبارزه قهرآمیز مثلا تظاهرات و اعتصابات توده ای و یا قیام مسلحانه سراسری و امثال آن است این مساله را نیز بایستی با صراحت بیان کرد و هرگونه فرمولبندی کشدار و مبهم فوق هیچ خط و مرزی با کسانی که اعتقاد به انقلاب ندارند و معتقدند که بایک فریاد و یا « انتخابات آزاد »!

باید « به رژیم جمهوری اسلامی پایان داد »! باقی نمیکند. در زمینه سطح، پتانسیل و توان مبارزاتی مردم نیز همینقدر بایستی اشاره نمود که کسیکه هنوز به انقلاب اعتقاد داشته باشد و یا انقلابی رادیده باشد و یادست کم آنکه نگاهی به مبارزات و جنبشهای توده ای یکی دو ساله اخیر افکنده باشد، نباید در این زمینه نگرانی چندانی بخود راه دهد. حال اگر واقعا کسانی پیدا شوند که از اینجا هم سطح و پتانسیل مبارزاتی مردم را دریافته باشند، جنبش انقلابی و رادیکال توده ای پاسخ آنها را خواهد داد.

در بند دوم پلاتفرم گفته میشود « دفاع از آلترناتیو دمکراتیک در مقابل این رژیم و مرزبندی باتمامی اشکال استبدادی حکومت و رژیمهای سلطنتی، ولایت قبیله و یادیگر اشکال توتالیتر قدرت ». « آلترناتیو دمکراتیک » چیست؟ و چه مختصاتی دارد؟ این « آلترناتیو دمکراتیک » آیا محصول یک انقلاب توده ای است؟ آیا حاصل رفم و « انتخابات آزاد » است؟ توده زحمتکش مردم، کارگرها، زحمتکشان در این « آلترناتیو دمکراتیک » چه نقش و جایگاهی دارند؟ در این فرمولبندی اگرچه با اشکال استبدادی حکومت مرزبندی شده است (و البته در مورد اشکال پارلمانی حکومت یعنی همان دمکراسی پارلمانی و عبارتی دیکتاتوری بورژوازی سکوت کامل - و تاییدآمیز - اختیار نموده است) اما مطلقا روشن نمیکند که این آلترناتیو دمکراتیک حامل و مبشر چه نوعی از دمکراسی است و این دمکراسی چگونه و از چه راهی متحقق میشود؟

نه فقط بند دوم پلاتفرم ارائه شده در این موارد بکلی خاموش است، بلکه در سرتاسر این پلاتفرم ۹ ماده ای و حتی در کل سند هم کلامی در این مورد دیده نمیشود. بر محور یک چنین بندها و پلاتفرمی، هر جمعی را که بتوان شکل داد، یک آلترناتیو انقلابی را نمیتوان ایجاد نمود. اگر کسی واقعا به این مساله اعتقاد

سالهای ۲۲-۱۸۲۹، نوعی اتحاد میان کارگران با جناحهایی از بورژوازی خرده بورژوازی بمنظور تحقق خواستهای دمکراتیک صورت گرفته بود. طی این سالها، کردهم آتی ها و تظاهرات وسیعی از سوی کارگران صورت گرفت. زیر فشار این مبارزه توده ای، پارلمان انگلیس در ۱۸۲۲، قانونی بتصویب رساند که بشکلی بسیار ناقص و سرودم بریده اصلاحاتی را در این زمینه میپذیرفت. این قانون فقط به کسانی حق رای میداد که درآمدهای بالائی داشتند. تعداد رای دهندگان حدودا به دو برابر افزایش مییافت. باتصویب این قانون بورژوازی بخواست خود رسید، لذا صفوف جنبش را ترک کرد. کارگران همچنان از حق رای محروم ماندند. این رویداد نقطه عطفی در سلب اعتماد طبقه کارگر از بورژوازی و روی آوری آن به عمل مستقل سیاسی بود. آنها در عمل دیدند که چگونه بورژوازی صرفا در پی منافع خویش است و میکوشد از کارگران بعنوان وسیله ای برای پیشبرد اهداف و مقاصد خود استفاده کند. آنها آموختند که اعتماد به بورژوازی را کنار بگذارند و از رهبری آن خلاص شوند. اکنون دیگر کارگران مستقلا مبارزه برای تحقق مطالبات سیاسی خویش را ادامه دادند. در همین حال آنچه که برخشم کارگران نسبت به بورژوازی افزود، تصویب قانون جدید مستمندان در ۱۸۲۴ بود. بر طبق این قانون مستمری های مستمندان و بیکاران قطع شد و «خانه های کار» سازماندهی گردید. در خانه های کار، چنان شرایط سخت و استثمار هولناکی وجود داشت که در نوع خود بی نظیر بود. با کارگران همانند زندانیان برخورد میکردند. بآنها لباس متحدالشکل میپوشاندند و زیر شدیدترین فشارها به کار وامیداشتند. این «خانه های کار» بنام باستیل کارگران معروف شده بودند. لذا باتصویب این قانون، کارگران بعینه دیدند که بورژوازی دربارلمان هدف دیگری جز تصویب قوانین بزبان کارگران دنبال نمیکند. این واقعیات کارگران را بنحو روزافزونی به عمل مستقل سیاسی سوق داد.

### جنبش چارنیست

در جریان این مبارزات کارگران بود که در سال ۱۸۳۶، انجمن کارگران لندن تشکیل گردید که هدف خود را تحقق مطالبه حق رای همگانی و اصلاح سیستم انتخاباتی قرار میداد. در مه ۱۸۳۸ رهبران انجمن یک سند برنامه ای بنام «منشور خلق» منتشر ساخته که نقش اصلی را در تدوین آن ویلیام لایت یکی از پیروان اون برعهده داشت. منشور مشتمل بر شش ماده بشرح زیر بود ۱- حق رای برای کلیه مردان ۲- تجدید سالانه پارلمان ۳- پرداخت حقوق نمایندگان ۴- رای مخفی ۵- مناطق انتخاباتی برابر ۶- الغاء شرط ثروت برای اعضاء پارلمان.

این انجمن البته هنوز یک سازمان سیاسی مستقل طبقاتی کارگران نبود و ویژه در رهبری آن جریانات خرده بورژوازی رادیکال قرار داشتند. اما در همین ایام، کارگران، سازمانهای سیاسی جدیدی پدید آوردند که از جمله آنها، انجمن دمکراتیک لندن تحت رهبری هارنی واتحاد بزرگ شمال تحت رهبری انکور بود. این سازمانها نیز مطالبات منشور انجمن کارگران لندن را پذیرفته و از آنجائیکه دارای نفوذ توده ای کارگری بودند، از این زمان است که منشور در میان کارگران مقبولیت گسترده مییابد و چارنیست بعنوان یک جنبش توده ای مطرح میگردد.

طی سال ۱۸۳۸ متینکهای وسیعی توسط کارگران بویژه در شهرهای مهم صنعتی برگزار میگردد. در متینگ کلاسکو ۲۰۰۰۰۰ و در منچستر حدود ۴۰۰۰۰۰ شرکت کننده حضور داشتند. در این متینگ های توده ای کارگری، طرح ارائه یک عرضحال به پارلمان مورد بحث قرار گرفت و نمایندگان برای مجمع ملی چارنیستها انتخاب گردید. در فوریه ۱۸۳۹ نخستین کنوانسیون چارنیست در لندن گشایش یافت، اما از همین نخستین مجمع است که اختلاف میان رادیکالیسم کارگری خرده بورژوازی آشکار میگردد. برغم اینکه چارنیست از همان آغاز یک جنبش کارگریست، مهذا در مراحل اولیه هنوز خود را از خرده بورژوازی رادیکال منفک نکرده بود. انجمن کارگران لندن که پیشگام تدوین منشور بود، بیشتر متشکل از پیشه وران بود تا کارگران و در رهبری آن جریانات خرده بورژوازی دمکرات قرار داشتند. در سازمانهای سیاسی دیگر نیز این نفوذ خرده بورژوازی بدرجات کمتری وجود داشت. لذا این تفکیک میبایستی در روند مبارزه صورت بگیرد. انگلس در این زمینه مینویسد که چارنیست از ابتدا «عمدتا یک جنبش کارگری بود ولی هنوز

## تاریخ مختصر جنبش بین المللی کارگری ۵

پیدایش پروتاریای صنعتی و انسجام پروتاریا بصورت یک طبقه

### ۵- شکل گیری جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر

نیمه اول قرن نوزدهم در تاریخچه جنبش بین المللی طبقه کارگر دورانی است که طی آن پروتاریا تدریجا به اقدامات سیاسی مستقل روی میآورد و طی دوده سی و چهل این قرن است که جنبش سیاسی مستقل پروتاریا شکل میگیرد. همزمان با تشکیل اتحادیه های کارگری و رشد و گسترش وسیع اعتصابات، بنحو روزافزونی بر میزان فعالیت سیاسی کارگران در پیشروترین کشورهای سرمایه داری نظیر انگلیس، فرانسه و آمریکا افزوده میگردد.

### جنبش کارگری در انگلستان

در انگلستان که پروتاریا زودتر از هر کشور دیگر، اتحادیه های کارگری را سازمان داد و برای تحقق مطالبات خود اعتصابات وسیع و پیرامنه ای را برپا کرد، در عرصه سیاسی نیز مبارزه ای گسترده روی آورد. این مبارزه، با مداخله فعال در جنبشی که برای انجام اصلاحات دمکراتیک شکل گرفته بود، آغاز گردید.

برغم اینکه مدتهای مدید، از انقلاب بورژوازی انگلیس میگذشت، بعلت نفوذ اشرافیت و بقایای فئودالیسم درروبنای سیاسی، سیستم سیاسی کاملا غیر دمکراتیکی بر کشور حاکم بود. نه فقط کارگران خرده بورژوازی بلکه بورژوازی هم از حق رای محروم بود. در اوائل قرن نوزدهم «از ۱۶ میلیون جمعیت تنها ۱۶۰۰۰ نفر انتخاب کننده در جزایر بریتانیا وجود داشت.» (۳۴) شیوه انتخابات نیز همچنان نحو غیر دمکراتیکی سازمان یافته بود که شهرهای بزرگ و پرجمعیت همان تعداد نماینده را داشتند که یک شهرک کوچک و دورافتاده. انتخابات نه بحسب جمعیت بلکه بحسب مناطق صورت میگرفت.

این سیستم غیر دمکراتیک، منجر به یک جنبش اعتراضی همگانی گردید که در سرلوحه خواستهای آن حق رای همگانی و دمکراتیزه کردن سیستم انتخاباتی قرار داشت. نیروی اصلی این جنبش را کارگران تشکیل میدادند. آنها در روند مبارزاتی گذشته خود بتجربه دریافته بودند که برای بهبود شرایط کارزندگی و پیشبرد اهداف طبقاتی شان، باید حق رای را بدست آورند و سیستم غیر دمکراتیک انتخاباتی موجود را براندازند. لذا در دهه دوم قرن نوزدهم، دست بیکرشته اعتصابات و تظاهرات برای تحقق این خواستها زدند. کارگران با اعتصابات و کردهم آتی های خود در جنبش دمکراتیک سالهای ۱۸-۱۸۱۶ نقش فعالی ایفا نمودند. در ادامه همین مبارزات بود که در اوایل ۱۸۱۹ قتل عام خونین موسوم به پترلو بوقوع پیوست.

دهها هزار کارگر که خواهان حق رای همگانی و اصلاح سیستم انتخاباتی بودند، در میدان پترزفیلد نزدیک منچستر گردآمده بودند. چندین واحد از نیروهای نظامی که بقصد سرکوب کسبل شده بودند بسوی کارگران آتش گشودند. در نتیجه این سرکوب وحشیانه ۱۱ تن کشته و متجاوز از ۵۰۰ تن زخمی شدند.

در اوایل ۱۸۲۰ نخستین اعتصاب عمومی سیاسی در تاریخ جنبش کارگری جهان، در اسکاتلند بوقوع پیوست. ۶۰۰۰۰ کارگر در این اعتصاب شرکت داشتند. رهبری این اعتصاب در دست سازمانهای مخفی بود که تمایلات جمهوریخواهانه داشتند. پس از آنکه در ۱۸۱۵ پارلمان انگلیس قانون غله را که بنفع اشرافیت و بزبان بورژوازی بود بتصویب رساند، دامنه فعالیتهای بورژوازی برای رفرم سیستم انتخاباتی گسترش یافت. کارگران در این مبارزه میان بورژوازی و اشرافیت از جناح رادیکالتر بورژوازی که خواهان اصلاحات در سیستم انتخاباتی بنفع مداخله وسیع تر توده ها بود، حمایت کردند. در جریان مبارزات گسترده

در پیجوه این مبارزه کارگران، جناحی از بورژوازی که مخالف قوانین غلات بود، کوشید با دفاع ظاهریم از خواستهای جنبش چارتیستی آنها تحت رهبری خود بکیرد و از آن وسیله ای برای تحت فشار قراردادن پارلمان بمنظور لغو قوانین غله بسازد. کارگران که تجارب گذشته را داشتند، باین خواست بورژوازی تمکین نکردند. لذا بورژوازی بشیوه های دیگر متوسل گردید.

در ۱۸۴۲ بحران اقتصادی فرارسید. وضع مادی و معیشتی کارگران بشدت رويخامت گذاشت. سرمایه داران کوشیدند با تعطیل کارخانه ها، فشار اقتصادی بر کارگران را تشدید کنند تا آنها را بطغیان وادارند و از این طریق «مجلس محافظه کار دولت را وادار بالغاه گمرکات غله نمایند.»

دره اوت سه کارخانه دراستیلی بربیع دستمزدها را پائین آوردند. ناراضیاتی در صفوف کارگران افزایش یافت. در یکی از کارخانه ها، کارگران کارخانه را ترک کردند، به کارخانه های دیگر رفتند و آنها را باعصاب فراخواندند. طی چند ساعت کلیه کارخانه ها تعطیل شد. کارگران تظاهرکنان به «مو ترام مور» رفتند تا متینگی برپا کنند. این در پنجم اوت بود. در هشتم اوت کارگران بایک نیروی ۵ هزار نفری به «اشتون» «هاید» رفتند. همه کارخانه ها و معادن را تعطیل کرده و متینگهائی برپا داشتند که در آنها برخلاف خواست بورژوازی، الغاه قوانین غله را طرح نکرده بلکه از «مزد شرافتمندانه برای کارشرافتمندانه» سخن میراندند. (۲۹)

در ۹ اوت، کارگران اعتصابی در آشتون جمع شده وعازم منجستر شدند. در ۱۰ اوت، اعتصاب در منجستر بیک اعتصاب عمومی تبدیل شد. درگیری وزدوخورد میان پلیس با کارگران پیش آمد. در ۱۱ اوت کارگران در استوک پورت بودند. در همان روز در «بولتون» اعتصاب عمومی بود وشورشهایی رخ داده بود. کارگران مناطق اعتصابی، نمایندگانی را از میان خود برگزیده بودند که در همین روز تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفت اعتصاب را بیک آکسیون زیر شعار منشور تبدیل کنند. اعتصاب بسرعت گسترش مییافت. اعتصاب عمومی بیک طفیان علنی کارگران تبدیل شده بود. پهنوهای از کارگران از این شهر به آن شهر میرفتند. مراکز پلیس را درهم میکوبیدند و با نیروهای سرکوب درگیر میشدند. تا ۱۶ اوت اعتصاب به سراسر لانکاشایر، یورکشایر غربی، استافورد شایر شمالی ومناطق دیگر گسترش یافته بود. صدها هزار کارگر باعصاب پیوسته بودند. «قیام سراسر نواحی صنعتی را فراگرفت و کلیه کارها بااستثنای خرمن برداری و تهیه اغذیه تعطیل شد.» (۴۰) شعار کارگران، منشور و مزد عادلانه بود. منشور دیگر برای آنها چیزی جز قدرت سیاسی کارگری و تجدید سازماندهی سیاسی جامعه معنا نمیداد. مزد عادلانه نیز برغم تمام ابهامش، بهبود در شرایط کار روزندگی کارگران وسهم کارگران در اقتصاد جامعه ومنافع کار بود. معهدا اهداف صریح و روشنی وجود نداشت. هرچند کارگران برسراین نکته متفق القول بودند که بخاطر سرمایه داران نباید خود راسپر بلا کنند، اما در درون خود نقطه نظرهای مختلفی داشتند. اغلب خواستار تحمیل منشور بودند. گروهی میخواستند سطح دستمزد های سال ۴۰ را تحمیل کنند. برسر شیوه های مبارزه نیز اختلافاتی بروز کرده بود.

کنفرانس نمایندگان کارگران اعتصابی واتحادیه های کارگری در تاریخ ۱۵ و ۱۶ اوت در منجستر برگزار گردید و تصمیم پادامه اعتصاب تا پیروزی منشور گرفت. کنفرانس تلاش نمود رهبری جنبش را در دست بگیرد، اما دیگر دیر شده بود. کارگران نمیدانستند دیگر چه باید بکنند. فقر وفشارمادی آنها را از پای در میاورد. اختلافات در میان نمایندگان کارگران فزونی میگرفت. گروهی از ادامه اعتصاب دفاع میکردند و گروهی خواستار پایان بخشیدن بآن بودند. گروهی به اینکه جنبش محدوده های نظم وقانون را درهم شکسته معترض بودند. بهرحال دیگر کاراز کار گذشته بود. تا حوالی ۲۰ اوت جنبش تقریباً فروکش کرده بود. نیروهای نظامی بشدت دست بتعرض زده بودند وهمه جا جنبش را سرکوب میکردند. بورژوازی هم که در آغاز تصور میکرد با رشد اعتراضات کارگری میتواند بخواستهای خود برسند، اکنون که بایک طفیان واقعی کارگری روبرو شده بود، دوباره قانوننگرا شد و «گناه» قیام را بگردن «محرکین» چارتیست انداخت. هزاران کارگر دستگیر و بزندان و تبعید در مستعمرات محکوم شدند. بسیاری از رهبران چارتیست نیز طی این سرکوب دستگیر و به زندان محکوم شدند.

دقیقا از خرده بورژوازی رادیکال جدا نشده بود. رادیکالیسم کارگری دست اندر دست رادیکالیسم بورژوازی پیش میرفت. منشور شمار هردو بود. «(۲۵) در اولین کنوانسیون چارتیست نخستین شکاف برسر تاکتیکها بروز میکند. جناح رادیکال کارگری از ضرورت اعمال قهر برای بکرسی نشاندن منشور دفاع میکند. جریان خرده بورژوازی، مدافع مبارزه مسالمت آمیز واتحاد با بورژوازی، ضرورت اعمال قهر را نفی میکند و مجمع را ترک مینماید.

در پی این مجمع، کارگران عرضحالی را با متجاوز از ۱۲۸۰۰۰۰ امضاء پارلمان ارائه دادند. اما نه تنها پارلمان درخواست پذیرش منشور را بعنوان قانون رد کرد، بلکه حکومت انگلیس، تعدادی از رهبران کارگران را دستگیر نمود. واکنش کارگران در قبال این اقدامات حکومت، روی آوری باشکال رادیکالتر مبارزه بود. ایده قیام در میان کارگران گسترش یافت. کنوانسیون چارتیست بمنظور بررسی مساله وتوسل به اشکال دیگر مبارزه، تشکیل جلسه داد و با اختلاف یک رای تصمیم گرفت که از توسل به اعتصاب عمومی و قیام خودداری کرد. معهدا کارگران در برخی مناطق دست بکار شدند. «در ۳ نوامبر ۱۸۳۹ در نیوپورت، ولز جنوبی، کارگران چارتیست تحت رهبری جان فراست، خود را مسلح کردند و بسوی زندان شهر بحرکت درآمدند تا رهبر محبوب چارتیست، هنری ونسن را که در بازداشت بسر میرهد آزاد کنند. کارگران انتظار داشتند که اقدام آنها منجر بقیام در دیگر شهرها شود. اما تنها در شفیلد ونوتینگهام کوششهایی برای برانگیختن طفیان صورت گرفت. پلیس بسرعت اوضاع را تحت کنترل در آورد. رهبران جنبش بمحاکمه کشیده شدند.» (۳۶) جنبش بایک افت موقت روبرو گردید. یکسال بعد با آزادی رهبران چارتیست از زندان، جنبش مجددا اعتلاء یافت.

چارتیستها تصمیم گرفتند که بمنظور متشکل نمودن کلیه سازمانها و گروههای کارگری، یک کنکره تشکیل دهند. نتیجتا در ژوئیه ۱۸۴۰ انجمن ملی چارتیست، بعنوان اولین سازمان سیاسی توده ای طبقه کارگر ایجاد گردید. در واقع از این نقطه است که میتوان از چارتیسم بعنوان «حزب کارگران سازمان یافته انگلیس» نام برد. تشکیل این انجمن کمک بزرگی به استقلال طبقاتی کارگران بود. انجمن منشور تازه ای تدوین نمود که حاوی یکرشته مطالبات اجتماعی نیز بود. اکنون دیگر عملا نشان داده میشد که چارتیسم جنبشی صرفا بخاطر دموکراسی سیاسی نیست. چارتیسم سرشتی اجتماعی دارد. این حقیقت را پیشرفت بعدی این جنبش بیشتر نشان داد. بقول انگلس دموکراسی چارتیستی تنها یک دموکراسی سیاسی نبود «چارتیسم عموماً سرشتی اجتماعی دارد. شش نکته ای که برای بورژوازی رادیکال کلام اول و آخر است و در بهترین حالت باید موجب برخی اصلاحات در قانونگذاری شود، برای پرولتاریا تنها وسیله است.» قدرت سیاسی وسیله ما، سعادت اجتماعی هدف ما «اینست شعار اعلام شده چارتیستها» (۳۷) اینکه چارتیسم یک جنبش اعتراضی اجتماعی کارگران علیه نظم موجود بود و بیش از پیش خصلت ضد بورژوازی خود را آشکار میساخت نه فقط در پراتیک مبارزاتی کارگران، بلکه در مطبوعات چارتیستی بشکلی علنی بروز میکرد. هفته نامه ستاره شمال که از سال ۱۸۳۷ انتشار یافت، در مقالات متعدد خود نظام سرمایه داری را بباد انتقاد بیرحمانه ای میگرفت واستثمار سرمایه داری را افشاء میساخت. این نشریه مبلغ این ایده بود که کارگران باید بقدرت سیاسی دسترسی یابند تا سیستم اجتماعی را ببنف خود تغییر دهند. یا بعبارت دیگر کسب قدرت سیاسی را ابزاری برای انجام رفرمهای اجتماعی رادیکال میدانست.

انجمن چارتیست از نفوذ قابل ملاحظه ای در میان کارگران واتحادیه های کارگری برخوردار بود. تعداد امضاء آن بسرعت افزایش یافت. در حالیکه در اکتبر ۱۸۴۱، ۱۶۰۰۰ عضو داشت، در اوت ۱۸۴۲ تعداد امضاء آن به متجاوز از ۵۰۰۰۰ رسید (۳۸) مجددا گروه آتی های بزرگی از کارگران تشکیل گردید. دهها هزار کارگر در متینگهای چارتیستی شرکت میکردند و پیرامون مسائل مختلف اقتصادی، اجتماعی وسیاسی به بحث میپرداختند. در ۲ مه ۱۸۴۲ دهها هزار کارگر بطول ۶ مایل دست به راهپیمائی بسوی پارلمان زدند که دومین عرضحال ملی را با ۳۳۱۷۷۰۰ امضاء پارلمان بدهند وخواستار اجرای منشور شوند. در این عرضحال علاوه بر مطالبات سیاسی خواستهای اقتصادی - اجتماعی کارگران نیز مطرح شده بود. کارگران خواستار لغو قانون مربوط به خانه های کار، محدود کردن ساعات کار، افزایش دستمزدها وغیره شده بودند. اما بازهم پارلمان از تصویب واجرای منشور سرباز زد.



خود ادامه دهد. معهذاً برغم تمام نقاط ضعف این جنبش، چارتیسم نخستین جنبش واقعی کارگری بر مبنای طبقاتی و نخستین حزب کارگری جهان بود.

« چارتیسم شکل فشرده مخالفت و مبارزه با بورژوازی » بود. « در چارتیسم این تمامیت طبقه کارگر است که علیه بورژوازی پیا میخیزد و قبل از هر چیز قدرت سیاسی وی، حصارقانونی را که وی بدور خود کشیده مورد حمله قرار میدهد. » (۴۲) با در نظر گرفتن تمام مختصات این جنبش در مرحله معینی از رشد و تکامل طبقه کارگر است که مارکس از چارتیسم بعنوان « حزب کارگران سازمان یافته انگلیس » (۴۳) نام میبرد.

### جنبش کارگری فرانسه

دوران شکل گیری جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر در فرانسه توأم با یکرشته اعتصابات دارای جهت گیری سیاسی، مداخله فعال کارگران در انقلاب و چندین قیام مسلحانه است. نقشی که طبقه کارگر فرانسه در ربع دوم قرن نوزدهم در این کشور ایفا نمود تا بدان حد است که باید گفت بدون مداخله طبقه کارگر هیچیک از تحولات سیاسی مهم این کشور نمیتوانست عملی گردد. انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ و انقلاب فوریه ۱۸۴۸ که یکی سلطنت بورژوازی و دیگری جمهوری بورژوازی را بیاورد، هر دو دستاورد طبقه کارگر بودند. در نتیجه همین دخالت فعال در امور سیاسی جامعه است که روند شکل گیری جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر چنان تسریع میشود که پروتاریای پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ با یک قیام خالص کارگری برای کسب قدرت سیاسی پیا میخیزد. بدون شناخت دقیق از بسط و توسعه مبارزه طبقاتی و اقدامات مستقل سیاسی پروتاریا در این مرحله، این نکته نامفهوم خواهد ماند که چرا تنها در فرانسه میبایستی کمون پاریس بعنوان نخستین حکومت کارگری جهان، پدید آید. لذا باید این مرحله را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرارداد. در فصل پیش نقش رادیکال پروتاریا در انقلاب کبیر فرانسه و جریان تفکیک تدریجی آن از توده تهیدست، در روند تحول انقلاب مورد بررسی قرار گرفت. طی سه دهه نخستین قرن نوزدهم، هر چند که اوضاع ظاهراً آرام مینمود، اما طبقه کارگر بر شد کمی و کیفی خود ادامه میداد. بحران اقتصادی که از ۱۸۲۸ آغاز گردید، با بیکاری وسیع و فقر روزافزون، وضعیت زندگی توده کارگرو زحمتکش را بشدت وخیم نمود. اقدامات ضد دموکراتیک شارل دهم در زمینه محدودیت هر چه بیشتر حق رای، تصویب قوانین شدید علیه آزادی مطبوعات و انحلال پارلمان در ژوئیه ۱۸۳۰ بردانه نارضایتی و اعتراض افزود. توده های کارگرو خرده بورژوازی که زیر فشار بحران اقتصادی وی حقوقی قرارداد داشتند، بخوابانهای پاریس ریختند. مقابله نیروهای حکومت خشم توده های مردم را افزونتر ساخت. خوابانهای پاریس سنگین شدند. نبرد مسلحانه بمدت سه روز ادامه یافت. پیگیرترین و مقاوم ترین نیروی این مبارزه، پروتاریای پاریس بود و کارگران محله سن آنتوان بعنوان مظهر ایستادگی و مقاومت در این نبرد شناخته شدند. پس از سه روز مبارزه مسلحانه، شارل دهم از قدرت بزیر کشیده شد، به انگلستان فرار کرد و بدین طریق به سلطنت بورژونها پایان داده شد. برغم اینکه شارل دهم در نتیجه مبارزات کارگران و توده خرده بورژوا سرنگون گردید، اما قدرت در دست بورژوازی بزرگ قرار گرفت. کارگران هنوز به جناح اپوزیسیون سیاستمداران بورژوا اعتماد داشتند. لذا با سقوط شارل اسلحه را زمین نهادند و سنگرها را ترک نمودند.

بورژوازی بزرگ شاهی جدید بنام لویی فیلیپ را از خانواده اورلئانها بر تخت نشاند و خود زمامدار امور گردید. پروتاریای پاریس که درازای مداخله فعال در انقلاب و سرنگونی سلطنت بورژونها انتظار اقدامات سیاسی و اجتماعی از سوی حکومت جدید را بنبغ خود داشت، بزودی دریافت که این انقلاب چیزی عاید او نساخته و بورژوازی از سرنگونی بورژونها تنها بنبغ خود استفاده کرده است. حق رای عمومی برسمیت شناخته نشد. تنها با کاهش مالیات انتخابات از سیصد فرانک در سال بصورت مالیات مستقیم به دیست فرانک و افزایش تعداد انتخاب کنندگان از ۹۴ هزار به ۲۴۰ هزار. موقعیت بورژوازی بزرگ در پارلمان تحکیم شده بود. یعنی نه تنها پروتاریا و دهقانان بلکه خرده بورژوازی شهرها و بخشهایی از بورژوازی نیز از حق رای محروم گردیدند. لذا انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ ضربه ای جدی به اعتماد کارگران نسبت به سیاستمداران بورژوا و زودباوری آنها وارد آورد. از اینرو

این شکست برای طبقه کارگر انگلیس بسیار سنگین بود. نبود اهداف و تاکتیکهای صریح روشن و رهبری منسجم، تاثیرات بسیار منفی در میان کارگران برجای گذاشت جنبش چارتیستی با فروکش و زوال روبرو گردید.

تنها در ۱۸۴۸ در بحبوحه انقلابات اروپائی است که آخرین تلاش سیاسی بزرگ صورت میگردد. کارگران انگلیسی زیر فشار بحران اقتصادی ۱۸۴۷ و تحت تاثیر انقلابات اروپائی و مبارزات کارگری در این انقلابات، مجدداً پیا میخیزند. دومین کنوانسیون چارتیست گشایش مییابد. متینکهای گسترده ای در سراسر کشور شکل میگیرند که بلحاظ وسعت و ابعاد توده ای از سالهای ۳۹ و ۴۱ فراترند. شعارهای جمهوریخواهانه در صفوف کارگران مطرح میگردند. رهبران چارتیست تصمیم میگیرند که یکبار دیگر تقاضاهای خود را به پالمان ارائه دهند. انکور از رهبران بانفوذ جنبش چارتیست پیشنهاد میکند که ارائه عرضحال جدید به پارلمان همراه با یک تظاهرات توده ای باشد. جناحی دیگر برهبری هارنی از اجتناب ناپذیری نیام دفاع میکند. پیشنهاد انکور مورد تصویب قرار میگیرد. متجاوز از ۵ میلیون نفر عرضحال را امضاء میکنند. قرار بر این میشود که در ۱۰ آوریل تظاهرات برگزار کرد.

حکومت انگلیس که از موج گسترده جنبش کارگری انگلیس و انقلابات اروپائی وحشت زده شده بود، یک نیروی ۲۵۰۰۰۰ نفری از نیروهای پلیس نظامی را در پایتخت مستقر ساخت. هزاران نفر را نیز بعنوان داوطلبان دفاع از نظم و قانون بصورت میلیشیا سازماندهی نمود. تظاهرات را ممنوع و تهدید به سرکوب کرد. در برابر این تهدید، رهبران چارتیست تصمیم گرفتند که تظاهرات را ملغاً سازند و شخصاً تقاضاهای چارتیستی را به پارلمان ارائه دهند. روز ۱۰ آوریل در حالیکه متجاوز از ۱۰۰۰۰۰ کارگرم منظور تظاهرات گرد آمده بودند، رهبران چارتیست از کارگران خواستند که متفرق شوند و بهانه بدست نیروهای سرکوب دهند. سرنوشت این عرضحال در پارلمان همان سرنوشت دو عرضحال قبلی بود. علاوه بر این برغم اینکه تظاهرات ملغاً شده بود، حکومت انگلیس تعدادی از رهبران جنبش کارگری را دستگیر و آنها را بزندانهای طویل المدت محکوم نمود. بدین طریق آخرین تلاش سیاسی جنبش چارتیستی نیز با شکست روبرو گردید.

علل شکست و زوال جنبش چارتیستی را بطور خلاصه قبل از هر چیز باید در عدم بلوغ طبقه کارگر، ناپختگی سیاسی و ایدئولوژیک و فقدان اهداف صریح روشن و تاکتیکهای نامشخص جستجو کرد. همین امر زمینه ساز نفوذ خرده بورژوازی و گرایشات ایدئولوژیک آن در صفوف کارگران بود. همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، از همان آغاز، جنبش چارتیست عرصه رودرروئی رادیکالیسم کارگری و خرده بورژوازی بود و اختلافاتی جدی بر سر اهداف فوری و نهائی و تاکتیکها وجود داشت. همه گرایشات، منشور را قبول داشتند. اما در حالیکه جناح کارگری، خواستار بکرشته مطالبات اقتصادی و رفهرمهای اجتماعی نیز بود، جناح خرده بورژوازی از محدوده مطالبات صرفاً دموکراتیک فراتر نمیرفت. جناح اوئی لاوت از اتحاد کارگران و بورژوازی برای تحقق منشور دفاع میکرد و صرفاً شیوه مسالمت آمیز بارزه را میپذیرفت. در حالیکه جناح کارگری از استقلال طبقاتی کارگران و عمل مستقل سیاسی دفاع میکرد و شیوه قهرآمیز مبارزه، قیام و انقلاب را میپذیرفت. علاوه بر این جناح لاوت برقراری تعاونی های اوئی را مد نظر داشت و حال آنکه جناح کارگری در پی تحقق مطالبات مشخص کارگری بود. در مراحل بعد که جنبش چارتیستی رادیکالتر میشود، اختلافات میان جناح انکور و هارنی تشدید میگردد. در حالیکه جناح هارنی به سوسیالیسم علمی گرایش پیدا میکند، انکور در چارچوبهای سوسیالیسم تخیلی باقی میماند و نقطه اتکانش آریستوکراسی کارگری میگردد که در درون طبقه کارگر انگلیس شکل گرفته بود و مبلغ همکاری طبقاتی بود. مارکس و انگلس در آن ایام ارزیابی زیر را از جناحهای فوق الذکر ارائه دادند: « تشکیلات کنونی حزب چارتیست نیز در حال از هم پاشیدگی است. اعضاء خرده بورژوازی که هنوز به حزب وابستگی دارند، به همراه آریستوکراسی کارگری یک فراسیون صرفاً دموکراتیک را تشکیل میدهند که برنامه آن به منشور خلق و تعدادی از رفهرمهای خرده بورژوازی دیگر محدود است. توده کارگرانی که در شرایط حقیقتاً هرولتری زندگی میکنند، به جناح چارتیست انقلابی تعلق دارند. رهبر فراسیون خست فیزیکوس انکور و رهبران فراسیون دیگر ژولیان هارنی و ارنست جونس میباشد. » (۴۱)

بدیهی بود که با این ابهامات و گرایشات، جنبش چارتیست، نمیتوانست بحیات

دربیی این انقلاب است که کارگران در مسیر اقدام مستقل سیاسی کام بر میدارند و حرکت‌های مستقل سیاسی کارگری شکل میگیرند.

## قیام های لیون و پاریس

نخستین تجلی روی آوری کارگران فرانسه به اقدامات مستقل، قیام کارگران لیون در ۱۸۳۱ بود. لیون در آن زمان دومین شهر بزرگ صنعتی فرانسه بود. تنها حدود ۲۰۰۰۰ کارگر بافنده در اینجا کار میکردند. شرایط کاروندگی کارگران بافنده لیونی فوق العاده وخیم بود. کارگران روزانه تا ۱۵ ساعت کار میکردند، اما درازای این کار طاقت فرسا دستمزدی که دریافت میکردند تا بدان حد ناچیز بود که کفاف حداقل معیشت آنها را نمیداد. مبارزات مسالمت آمیز کارگران برای افزایش دستمزد بجائی نرسیده بود. در پائیز سال ۱۸۳۱ بازرگانان که در واقع کارفرمایان تولیدات پارچه های ابریشمی محسوب میشدند، با مستمسک قراردادن بحران اقتصادی و بیکاری، نرخ دستمزد را با زهیم کاهش دادند. نارضایتی و اعتراض در صفوف کارگران بافنده افزایش یافت. کارگران با برکزاری متینگ و تظاهرات خواستار افزایش دستمزدها شدند. آنها از مقامات شهر خواستند که در نمازعه آنها با کارفرمایان نقش واسطه را برعهده بگیرند. طی نشست مشترک با حضور مقامات شهرونیامندگان کارگران و کارفرمایان، قرار بر این شد که نرخ دستمزد کارگران اندکی افزایش یابد. اما کارفرمایان از اجرای این توافق سر باز زدند، لذا خشم متراکم کارگران منفجر شد. در ۲۰ نوامبر کارگران در میدان حومه کرواروس اجتماع عظیمی برپا نمودند و تصمیم گرفتند که از فردا دست از کار بکشند، به شهر بروند و مطالباتشان را به مقامات ارائه دهند. مقامات دولتی که از ورود هزاران کارگر خشمگین بشهر هراسناک شده بودند به واحدهای ارتش و گارد ملی دستور دادند که دروازه های شهر را بر روی کارگران ببندند و بمقابله با آنها بپردازند. روز بعد در ۲۱ نوامبر کارگران سیل آسا روانه شهر شدند و دریای دروازه های شهر رودر روی نیروهای نظامی قرار گرفتند. واحدهای نظامی برای عقب نشاندن کارگران بروی آنها آتش گشودند، ۸ کارگر در همانجا کشته شدند. کارگران با هروسيله ای که در اختیار داشتند به رودر رویی با نیروی سرکوب نظامی برخاستند، آنها را متفرق و وارد شهر شدند. چندین ساختمان دولتی را بتصرف درآوردند و دست بسنگریندی در خیابانها زدند. نبرد تمام روز ادامه یافت. کارگران با حمله بمراکز و انبارهای اسلحه خود را کاملا مسلح نمودند. شعار کارگران «زیستن با کار یا مرگ در حین نبرد» بود. در ۲۲ نوامبر، نبرد در لیون شدت گرفت. کارگران حومه های دورتر، از پروتو، سن ژوسن و لا کیلوتیه بکمک رزمندگان کرواروس و نواحی لیون آمدند. فرمانده پادگان دستور داد توپخانه را بر روی پلی در حومه سن کلهر مستقر سازند و از آنجا پروتو را توپ باران کنند کارگران، سن کله را مورد حمله قرار دادند و نیروهای نظامی را بعقب نشینی وادار نمودند. نبرد شدیدی تمام روز در سواحل رودخانه ادامه داشت و سنگرها چندین بار دست بدست شدند. کارگران نبرد کتان راه خود را بسوی مرکز شهر گشودند. در ۲۳ نوامبر فرمانده ارتش تصمیم گرفت که نیروهایش را از لیون بیرون بکشد. آنها در حالی که زیر بارانی از گلوله قرار گرفته بودند، مجبور بعقب نشینی شدند. با خروج نیروهای نظامی، شهر تحت کنترل شورشیان درآمد. در مدت سه روزی که نبرد در لیون ادامه داشت تعداد زیادی کشته و زخمی شدند. بحسب برآورد شاهدان عینی حدود ۱۰۰۰ تن کشته و ویا زخمی شدند و بر طبق گزارشات مقامات دولتی حدود ۳۰۰۰۰ نفر در قیام شرکت داشتند. «(۴۴)

کارگران، چند روز کنترل شهر را در دست داشتند. با این همه، هنوز در این مرحله با اقدام خاصی که حاکی از اراده آنها برای اعمال حاکمیت باشد دست نزدند. با مقامات حکومتی با ملاطفت رفتار نمودند و آنها را بحال خود باقی گذاشتند. کارگران صرفا برقراری نظم را در شهر برعهده گرفتند. این نحوه برخورد در این مرحله از رشد طبقه کارگر قابل توجیه بود. کارگران تازه اولین گامها را در راه عمل مستقل سیاسی بر میداشتند. آنها هنوز برنامه و اهداف روشنی نداشتند. برغم مضمون اجتماعی شعاری که مطرح میکردند، فاقد شعارهای سیاسی بودند. علاوه بر این گروهی از صاحبان کارگاههای ابریشم بافی که بعلت تضاد و مخالفتشان با بازرگانان بقیام پیوسته بودند در بلاتصمیمی کارگران موثر بودند. در این ضمن، بورژوازی در تلاش برای کسب نیروهای تقویتی به لیون و تعرض علیه کارگران بود.

«در ۲۸ نوامبر یک نیروی تقویتی ۲۰۰۰۰ نفره به نیروی نظامی پیوست که از شهر عقب نشینی کرده بود. روز بعد شهرداری به کارگران دستور داد سلاح خود را بر زمین بگذارند. کارگران با اکراه پذیرفتند. آنها بخشی از سلاحها را مخفی ساختند. روزاول دسامبر واحدهای نظامی، حومه ها را اشغال نمودند. در سوم دسامبر چهارهنگ ارتش منظم وارد شهر شدند. حکومت که از وقوع مجدد رویدادهای طوفانی هراسناک بود، به سرکوب خونین توده ها متوسل نشد، اما هزاران کارگر از شهر اخراج شدند. «(۴۵) بدین طریق نخستین قیام کارگران لیون پایان رسید. در بی این قیام، حکومت اقدامات تزیینی شدیدی را در مورد اتحادیه های کارگری بمرحله اجرا درآورد و تعرفه های دستمزد را نیز ملغا نمود.

قیام کارگران لیون برغم تمام نقاط ضعف اش یکی از برجسته ترین رویدادهای جنبش کارگری نیمه اول قرن نوزدهم بود. قیام، یک اقدام مستقل کارگری در سلسله زنجیره نبردهای طبقاتی علیه بورژوازی بود که سرانجام به جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر انجامید. جنبش در لیون سرکوب گردید، اما هنوز چند ماهی از نخستین قیام لیون نگذشته بود که در ژوئن ۱۸۳۲ کارگران پاریس بقیام برخاستند. قیام کارگران لیون تاثیر خود را بر کارگران سراسر فرانسه برجای گذاشته بود. احساس همبستگی و پشتیبانی از کارگران لیون در میان طبقه کارگر رشد کرده بود. کارگران پاریس اعتراضات خود را وسعت بخشیدند. اگر هنوز در نخستین قیام لیون، کارگران فاقد شعارهای سیاسی بودند، در پاریس، در نتیجه فعالیتهای سازمانهای رادیکال جمهوریخواه، مبارزه کارگران جنبه آشکارا سیاسی داشت. در ۲۵ ژوئن ۱۸۳۲ کارگران پاریس که با سازمانهای رادیکال جمهوریخواه ارتباط داشتند، دست بیک تظاهرات علیه حکومت زدند. این تظاهرات بلافاصله در بی درگیری با پلیس به سنگریندی خیابانی و قیام مسلحانه انجامید. نبرد مسلحانه در روز در خیابانهای پاریس ادامه داشت. نیروی بسیاری از واحدهای ارتش و گارد ملی بمیدان نبرد کسب شدند. نیروهای سرکوب با بهره برداری از برتری کمی، کارگران را در خیابان سن مارتین محاصره گرفتند، آنها را سرکوب و بقیام پایان بخشیدند. کارگران در این نبرد متحمل شکست سنگینی شدند. طی دوروی که قیام ادامه داشت حدود ۸۰۰ تن کشته و زخمی شدند. «(۴۶)

سرکوب قیام کارگران و سازمانهای جمهوریخواه در پاریس، بمعنای پایان مبارزه نبود. فعالیتهای مبارزاتی همچنان ادامه یافت. سازمانهای جمهوریخواه با گرایش رادیکالتری شکل گرفتند که دیگر به شعارهای عام جمهوریخواهانه اکتفا نمیکردند بلکه در تبلیغات خود بر روی مسائل اجتماعی بنفع طبقات زحمتکش تاکید داشتند. از این نمونه «مجمع حقوق انسانی و مدنی» بود که تحت رهبری اگوست بلانکی از رهبران برجسته انقلابی قرارداد داشت. این مجمع در میان کارگران از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار بود و شعبات خود را به چندین شهر مهم فرانسه از جمله لیون گسترش داده بود. فعالیتهای گسترده این سازمان در میان کارگران و زحمتکشان، حکومت فرانسه را بشدت نگران ساخته بود. لذا در تدارک وضع قوانین شدید علیه سازمانهای سیاسی و مجازاتهای سنگینی برای همه سازماندهندگان و فعالین و اعضاء این سازمانها بود که لیون باریکتر در آستانه قیام قرار گرفت. «در فوریه ۱۸۳۴ تجار باریکتر تعرفه های دستمزد بافندگان را کاهش دادند. اعتصاب ده روزه با شکست روبرو شد و بافندگان ابریشم به سرکار بازگشتند. هنگامی که حکومت شش رهبر اعتصاب را دستگیر نمود شهر آرام بود. اما از آنجا تیکه پیش بینی میکرد این اقدام منجر به مخالفت شدید شود، ۱۰۰۰۰ نیرو اعزام نمود که مواضع استراتژیک و ساختمانهای مهم لیون را اشغال کنند. «(۴۷) اما این اقدامات قادر نبود خشم انقلابی کارگران را مهار کند. اطلاعاتی هائی در مخالفت با اقدامات سرکوبگرانه حکومت و محدودیت و منع تشکلهای سیاسی و صنفی در میان کارگران لیون پخش گردید و آنها را دعوت به تشدید مبارزه میکرد. سازمانهای کارگران و جمهوریخواهان برای پیشبرد این مبارزه یک کمیته مشترک تشکیل دادند. تظاهرات ۵ آوریل به درگیری میان پلیس و کارگران انجامید. در ۱۹ آوریل ۱۸۳۴ دومین قیام کارگران لیون آغاز گردید. در این روز کارگرانی که در اعتراض به حکومت دست بیک کرده آبی در شهر زده بودند، توسط ژاندارم ها بکلوله بسته شدند. این اقدام سرکوبگرانه قیام را شعله ور ساخت. کارگران بسرعت خود را مسلح کردند و باریکتر در خیابانهای شهر سنگریندی شد. کارگران لیون این باریشعارهای سیاسی و مطالبات سیاسی روشن تر قدم

## نامه یکی از فعالین سابق سازمان مجاهدین

یکی از فعالین سابق سازمان مجاهدین نامه ای به تحریریه نشریه کارارسال وخواستاردرج آن درنشریه شده است. از آنجاکه صفحات نشریه محدود است، به درج بخشهایی ازاین نامه مبادرت می نمایم.

(باکمال تائشوقلبی آکنده از درداعلام میدارم که همسر وشریک زندگیم، یاردوران سخت وپرمال، محترم بابائی، در تاریخ ۳۱ آوریل ۱۹۹۵ به زندگی خویش پایان داد. اوکه در تمامی دردهاومصائب یاروهمراه من بود، مرادرمم ومصیبت نبود خویش تنها گذاشت ورفت ...)

درسال ۶۱ محترم درحالیکه بیشتر از ۱۴ سال نداشت همراه باخواهردیگرش دستگیرشده، ابتدایه زندان یونسکودزفول ومتعاقبا به زندان اوین منتقل میشود. پس از تحمل چهارسال زندان درسال ۶۵ آزاد میگردد. اوکه جزآزادی خلق وتحقق عدالت عشق دیگری نداشت، پس ازآزادی از زندان مجددا باسازمان مجاهدین تماس برقرار میکند وپس از چند ماهی به عراق اعزام میشود. درحالیکه کوله باری از امیدو عشق بردوش خود داشت... اوکه باعشق به آزادی ورهائی انسانپایه عرصه مبارزه گذاشته بود، از خود کامگی و فریب منزجر بود به همین علت زمانی که شمارهاو وعده هاراسراب و فریب دید، دیگر تاب تحمل ماندن نیاورد. ولی این بار بزرگترین خودپرست زمانه قصدشوم دیگری داشت. او برآن بود که نگذارد کسی براحتی از آن حصارنفرین شده خارج شود. در همین رابطه محترم به خیمه شب بازی جدید موسوم به انقلاب ایدئولوژیک که پشت بند آن طلاقهای اجباری بود، نه گفت همواره میگفت که رابطه وتاثیر این قبیل طلاقهای اجباری رابا پیشرفت انقلاب نیضمهد و تاوقتی که مسئله برایش روشن نشود، به آن تن نخواهد داد. آن زمانیکه فکر کردن راجع به عشق وخانواده ممنوع بود، و در آن بازار ریاکاری وسالوس که هر کسی میکوشید از دیگری بهتر جلوه کند، دست بر قضا محترم باردار شد. دیگر گناهی بالاتر از این امکان پذیر نبود و میباید که شخص خاطی، مطرود، منزوی وله میشد. چه روزها و لحظاتی که از ترس نگاههای تحقیر آمیز و گوشه و کنایه های مدعیان آزادی و مورجان عشق در گوشه ای مخفی میشد. در حالیکه ده روز بیشتر به وضع حمل اونمانده بود، اورابه زور به نشست های انقلاب ایدئولوژیک بردند. هفت روز بعد از تولد دخترمان مارال، مرابه بهانه یکی دوساعت صحبت وقول بازگشت سریع، از پیش محترم بردند. خودش بعدا تعریف میکرد که وقتی روز بعد سراغ سرامیگیرد، گفته بودند که: «جائی رفته که دیگر نمیتوانی اورا ببینی، حکم او اعدام است وتو باید فکرش را از سرت بیرون کنی». میگفت: «هر روز بیاصدای تیراندازی که از میدان تیر قرارگاه می آمد، بیدار میشدم و با خود میگفتم بالاخره اعدامش کردند» ...

بعد از ۳۴ روز اجازه ملاقات داده شد و محترم همراه مارال به زندان بنگالستان برای ملاقات آمدند. چقدر کوچک شده بود و دردمند.

بعد از آنجا مارابه زندان دیگری موسوم به H بردند. در جریان انتقال مابدلایل ایستادن طولانی در محوطه زندان، درهوی سرد برای بازرسی، محترم که از زندان جمهوری اسلامی ناراحتی کلیه پیدا کرده بود، مجددا دچار درد شدید قلبی شد ومدت ۱۰ روز بستری بود و از دکتر و داروخبری نبود. پس از بهبودی محترم طی نامه ای که به رهبری خاص الخاص نوشتم، ضمن اعتراض به شرایط غیرانسانی حاکم بر زندان ونامشخص بودن وضعیتمان اعلام اعتصاب غذا کردم، که ۲۱ روز طول کشید. مدعیان دروغین حقوق بشر، آزادی و کرامت انسان که از فرط اشتغال به امر آزادی خلق و پیروزی انقلاب، تب نوبه گرفته اند، در جواب پیگیری محترم گفته بودند که «ما گوشمان به این حرفها بدهکار نیست، هر وقت مرد خبر کن تا بیاییم جنازه اش را ببریم». من که در اثر اعتصاب غذا ضعیف وزمینگیر شده بودم، حواریون «راهنا» فرصت خوبی گیر آورده بودند که به محترم رنجور و نحیف که اینک یک تنه در میدان بود، بتازند.

یکبار هنگام نیمه شب، رئیس زندان به سراغ من آمده که «راهنا» ترا احضار کرده است. گفتم: مرابا او کاری نیست. جواب داد که اجبار است، اگر نیائی، میبیریم. وقتی وارد اطاق او شدم در میان قراولان حاضر در آنجا مهدی ایریشمچی وجابرزاده رادیدم. صحبتهای او تا صبح طول کشید...

باری در آن نشست ۸ ساعته او خطی مستقیم کشید و گفت: «اینطرف خط ما هستیم و طرف دیگر خمینی. این وسط هیچ چیز دیگری نیست، هر که

از ما دور شود، به خمینی نزدیک میشود و بالعکس...» و ادامه داد: «بچه ها حال خودشان را نمیفهمند و اگر دستشان راباز بگذاریم از هیچ کاری پرواندارند، چون به خون کوفی ها (منظور افراد جدا شده از سازمان) تشنه اند. ولی من تابحال جلوی آنها را گرفته ام و نگذاشته ام سه چیز در مورد شما عملی شود: اولاً تابحال مانع اعدامتان شده ام. ثانیاً نگذاشته ام شمارا با پاسداران در یک سلول بیندازند و ثالثاً اعضای یک خانواده را از هم جدا نکرده ام. (منظور نگهداری تمامی اعضای یک خانواده در یک سلول است.) ولی اگر نخواستی موضع بگیری، من خودم را کنار میکشم و بچه ها بایستی خودشان تکلیف ترا تعیین کنند.» به زبان دیگری میگفت که اگر همکاری نکنی حکم اعدام راکه از قبل صادر شده، عملی میکنیم نتیجه این بحثها نامه ای بود که از ما گرفتند و آنرا در کتابی موسوم به «پاسخ به یاهو های ساواک آخوندی ...» چاپ کردند. در حالیکه سطر سطر آن نامه هارا خود «راهنا» دیکته میکرد و من مینوشتم. در همان هنگام به او نیز میگفتم که من اعتقادی به محتوای این نامه ها ندارم، شمارا نیمه شب از زندان بیرون کشیده اید و میگوئید بنویسم که در زندان نبوده ام و میگویم که این حرفها شایعه اصداد است. فقط فقط به امید آزادی است که دست به اینکار میزنم. بعد از آن باصطلاح آ زادشدم و مارابه بغداد، ساختمان جلالزاده انتقال دادند.

در این مدت محترم از درون شکسته و خرد شده بود. میگفت: «پس از سالها فعالیت به تلخی دریافته ام که راهی که میپنداشتم در خدمت مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی وتحقق آرمانهای عدالت خواهانه است، حاصلی جز تولد خمینی دیگری نداشت. و این مولود جدید بلعیدن انسانهارا از اطرافیان خود آغاز کرده است.» نور امید و حیات از وجود پاک و بر طراوت محترم رخت بر بسته بود. از زندان فقط جسم محترم بیرون آمد و جان و روانش برجای ماند. از این نقطه بعد طوفان ناملایمات روحی وعصبی در پیکر نحیف وزیدن آغازید.

در طول دوران اقامت در بغداد، یکبار با مهدی ایریشمچی درباره وضعیت نگران کننده محترم صحبت کردم و از او خواستم که اگر مرانمیخواهید آزاد کنید، حداقل تنها اورا با ما رال بگذارید برود. او در جواب گفت: باتوجه به وضعیت روحی اش اصلا نمیشود. گفتم: پس من نیز بیشتر از این نمیتوانم صبر کنم. چند روز بعد او مرا خواست و گفت: بیایید درخواست بنویسید که تا شش ماه میخواهید در ارتش آزادیبخش و قرارگاه کار کنید، تا بعد از آن به خارج اعزام شوید. پس از نوشتن اوراق مربوط به درخواست کار، او مجددا مرا صدا کرد و گفت: «راهنا» نامه هارا دیده و گفته نیازی به کارشش ماهه نیست وترتیب اعزامتان رابدهیم. تازه فهمیدم که گرفتن این کاغذها نه واقعا بخاطر کار در قرارگاه، بلکه بخاطر این بوده که اگر ما پایمان به خارج رسید و خواستیم اقدامی بر علیه سازمان بکنیم، بگویند: ببینید ما خودمان اینها را اخراج کردیم، در حالیکه اینها تقاضای کار داشتند. بخاطر شرایط حاد روحی محترم از سازمان درخواست تماس با خانواده ام را کردم تا با کمک گرفتن از آنها آسایش و راحتی بیشتری رابرای محترم فراهم کنم ولی آنها قبول نکرده و خودشان امکاناتی رادراختیارمان قرار دادند. که این نه از موضعی انساندوستانه و درک شرایط وخیم محترم، بلکه بخاطر سند سازیهای آتی و باصطلاح سوزاندن ما بود. که در ادامه این ماجرا اوراق دیگری از ما گرفتند مبنی بر اینکه مادر آپارتمان اختصاصی سکونت داشته و ماشین شخصی در اختیارمان بود و ماهی هزار دینار عراقی (معادل سی و سه دلار) وجیره غذایی اضافه برجیره عادی رزمندگان دریافت میکردیم، این قبیل سند سازی و مدرک گرفتن راسازمان بعنوان پشتوانه ای در مقابل اعتراضات وافشاگراییهای احتمالی افراد بکار میگرفت...

بالاخره در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۷۱ به ما اجازه خروج از عراق داده شد... در تمام این مدت محترم مریض واکثرا بستری بود. شبها کابوس مجاهدین رامیدید و تا صبح تنش میلرزید و هذیان میگفت. در طول این مدت داروهای بسیاری راکه روانپزشکان مختلف برایش تجویز میکردند، مصرف میکرد ولی تاکنون در دنیا دارویی یافت نشده که بتواند مرهمی بر زخم ناشی از خنجر دوست بگذارد.

محترم غنچه ای بود که به دست ناپاک دوست نماها از شاخه اعتماد برچیده شد و پژمرده... نبود محترم هر چند دردناک و سخت است، ولی پیام زندگی بهمراه دارد. بخصوص برای یارانی که آنها نیز دردی مشترک دارند. کسانی که چون محترم از یک شمشیر زخم خورده اند...))

«کریم حقی»

۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

## اخبار و گزارشات کارگری جهان

**هند** - کارگران بخش ارتباطات و مخابرات هند در اعتراض به خصوصی شدن این بخشها که به یکبارگی دهه‌ها کارگر خواهدانجامید، در اواسط ماه ژوئن سال جاری دست به یک اعتصاب ۴ روزه زدند.

۴۵۰ هزار تن از کارگران این بخش که در سه اتحادیه کارگری متشکل هستند، در اقدامات اعتراضی علیه سیاست دولت مشارکت نمودند. در تعدادی از شهرهای هند تظاهرات گسترده ای در حمایت از کارگران اعتصابی صورت گرفت.

**اکوادور** - روز سیزده ژوئیه کارگران نفت و انرژی اکوادور در اعتراض به قانون منع اعتصاب برای کارگران بخش خدمات عمومی دست به یک اعتصاب نامحدوده زدند. کارگران، ساختمان دولتی نفت و برق را به اشغال خود در آوردند و پالایشگاههای نفت را به تعطیل کشاندند. این اعتصاب تولید نفت و برق را در این کشور متوقف ساخت.

**پورتوریکو** - دهها هزار کارگر، به دعوت بیش از ۱۰۰ اتحادیه کارگری، روز ۲۳ ژوئن در اعتراض به تغییر قانون کار در پورتوریکو دست به اعتصاب و راهپیمایی زدند. کارگران با اجتماع در مقابل ساختمان مجلس سنا، اعتراض و مخالفت خود را با این تغییرات ابراز داشتند. از جمله این تغییرات که توسط کارفرمایان پیشنهاد شده است، شناور ساختن ساعات کار است. بموجب قانون کار جدید، کارفرمایان مجازند ساعات شروع کار را ۴ ساعت دیرتر یا زودتر تعیین کنند. یکی دیگر از پیشنهادات کارفرمایان که به علت مخالفت شدید کارگران پس گرفته شد، حذف میزان حداقل حقوق بود.

**آرژانتین** - کارگران بخش خدمات در کوردوبا آرژانتین، روز ۲۴ ژوئن در اعتراض به تصویب قانونی که به افزایش مالیاتها و پرداخت بئن بجای دستمزد منجر میگردد، دست از کار کشیدند. کارگران با برپایی تظاهرات، دفتر مرکزی اتحادیه UCR که همصدا با کارفرمایان رای به تصویب این قانون داده بود، به اشغال خود درآوردند. اعتصاب و تظاهرات کارگران که از حمایت گسترده دیگر زحمتکشان برخوردار بود، توسط نیروهای سرکوبگر نظامی با شلیک گلوله و گاز اشک آور بخاک و خون کشیده شد. دهها تن مجروح و ۲۵۰ تن از اعتصابیون دستگیر شدند.

**ایرلند** - هزاران کارگر نساجی کارخانه DUNNES روز ۱۹ ژوئن سال جاری در اعتراض به قرارداد پیشنهادی کمپانی که بموجب آن ساعات کار کارگران از صفر تا ۳۹ ساعت در هفته متغیر

میباشد، در سرتاسر ایرلند دست به اعتصاب زدند. بموجب این طرح، کارگران که اکثراً نوجوان و زن هستند موظفند هر لحظه و هر ساعتی آماده کار باشند. این درحالی است که هیچگونه تامین و تضمین شغلی نیز برای آنها وجود ندارد.

**روسیه** - روز ۱۰ ژوئیه متجاوز از ۲۰۰۰ تن از کارگران یک کارخانه سازنده قطعات هواپیما در شهر یکاترینبورگ در اعتراض به تعویق افتادن دستمزدهای خود دست از کار کشیدند. دولت روسیه از ماه فوریه سال جاری پرداخت دستمزد به کارگران این کارخانه را متوقف ساخته بود. کارگران با راهپیمایی در سطح شهر و تجمع در مقابل ساختمان شهرداری، خواستار پرداخت تمام حقوق معوقه خود شدند. نمایندگان کارگران اعلام نمودند که اقدامات اعتراضی تا پرداخت دستمزد کامل کارگران ادامه خواهد یافت.

**انگلستان** - اتحادیه رانندگان قطارهای شهری انگلستان پس از یک همه پرسی از ۱۵ هزار عضو خود، تصمیم گرفت که بنظر افزایش دستمزد، هفته ای یکروز، جمعه ها دست به یک اعتصاب سراسری بزند. اعتصاب از تاریخ جمعه ۱۴ ژوئیه ۹۵ آغاز شد.

این تصمیم اتحادیه رانندگان قطارهای شهری که در پی به بن بست رسیدن مذاکرات مربوط به افزایش دستمزدها در ۲ سال آینده، اتخاذ گردید، با استقبال و حمایت اتحادیه کارگران راه آهن، کشتیرانی و حمل و نقل (RMT) روبرو گردید. این اتحادیه نیز ۸۰ هزار عضو خود را دعوت به شرکت در این اعتصابهای یکروزه نمود.

در پی سیاست خصوصی سازی راه آهن انگلستان امنیت شغلی کارگران شاغل در این بخش ازین رفته و بهمین دلیل کارگران خواهان افزایش دستمزدی معادل ۶ درصد دستمزد فعلی هستند در حالیکه نمایندگان کارفرمایان تنها حاضر به پرداخت ۳ درصد اضافه دستمزد شده اند.

**انگلستان** - در ادامه تلاشهای بین المللی، رفقای سازمان ما برای افساء هر چه بیشتر و محکوم نمودن اقدامات سرکوبگرانه و ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی، اتحاد همصدا UNI SON که بزرگترین اتحادیه خدمات با بیش از ۱۰۵ میلیون عضو است، طی نامه شدیدالحنی به سفارت جمهوری اسلامی در لندن، اقدامات سرکوبگرانه رژیم را در اسلامشهر محکوم نموده و خواستار آزادی زندانیان سیاسی گردید. همچنین طی قطعنامه ای به کنگره اتحادیه های کارگری TUC، خواهان پیگیری مسئله در سازمان جهانی کار و کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد شده است. اتحادیه مذکور همچنین خواهان کسب هیئت به

ایران برای تحقیق در مورد وضعیت کارگران و زندانیان سیاسی شده است.

**سوئد** - ۱۲۵ هزار تن از کارگران زن نساجیها و نانوائیها طی ماههای مه و ژوئن سال جاری با خواست افزایش دستمزد و تثبیت ساعات کار، در سوئد دست به اعتصاب زدند. پس از ۱۶ روز از شروع اعتصاب، کارفرمایان در مقابل خواست کارگران مجبور به عقب نشینی شدند و نتیجتاً طی سه سال آینده دستمزدها افزایش خواهد یافت.

**دانمارک** - روز ۵ ژوئیه ۹۰۰ تن از کارگران کارخانه فولادسازی الکترو در اعتراض به تلاشهای مدیریت برای ثابت نگهداشتن سطح دستمزدها دست از کار کشیدند. نمایندگان کارگران در اطلاعیه مطبوعاتی خود به کارفرما اخطار نمودند که تا حصول توافق بر سر نحوه افزایش دستمزدها به سر کار باز نخواهند گشت. این اقدام اعتراضی کارگران در پی بیش از سی اعتصاب موردی در یکماه گذشته انجام گرفت.

**دانمارک** - شورای سراسری اتحادیه های کارگری دانمارک، گزارش سالانه خود را در رابطه با سوانح ناشی از کار در سال ۹۴ منتشر ساخت. بر طبق این گزارش تعداد ۴۷۷۱۶ مورد سانحه ناشی از کار در این سال به اتحادیه های کارگری گزارش شده است. این تعداد در مقایسه با سال ۹۲، ۹ درصد افزایش نشان میدهد. همچنین گفته شده است که ۷۵ کارگر در اثر شدت صدمات جان خود را از دست داده اند. این افزایش سوانح ناشی از کار در کشوری صورت میگیرد که بر طبق آخرین گزارش کمیسیون اروپا، گویا از بالاترین سطح استانداردهای ایمنی محیط کار برخوردار است. از اینجا میتوان دریافت که وضع در کشورهایی که از پایین ترین سطح استاندارد ایمنی محیط کار در اروپای غربی برخوردارند، نظیر اسپانیا، بلژیک و پرتغال، بر چه منوال است. بر اساس گزارش کمیسیون اروپا، سالانه ۸ هزار کارگر در کشورهای بازار واحد اروپا در اثر سوانح ناشی از کار کشته میشوند و بیش از ۱۰ میلیون نفر در اثر این سوانح مصدوم میگرددند.

**پاناما** - بدعوت اتحادیه های کارگری روز سوم اوت یک اعتصاب عمومی درپاناما دراعتراض به پیشنهاد حکومت برای تغییر قانون کار صورت گرفت. دهها هزار کارگر دراین اعتصاب شرکت نمودند. این اعتصاب به تظاهرات وزدو خورد باپلیس کشید. پلیس ضد شورش برروی کارگران آتش گشود. حداقل چهارتن کشته، صدهاتن زخمی و متجاوزاز سیصدتن دستگیرشدند.



## اطلاعیه

## اعتصاب وتحصن کارگران بنز خاور

صدها تن از کارگران یکی از کارخانه های بنز خاور در اعتراض به سطح پائین دستمزدها، قطع پورسانت و هزینه نهار کارگران طی یازده ماه گذشته، از روز شنبه ۳۱ تیرماه دست بااعتصاب وتحصن در کارخانه زدند.

طی این اعتصاب که تا روز سه شنبه ۳ مرداد ماه ادامه یافت، کارگران خواستار افزایش دستمزد و پرداخت مزایای معوقه شدند. رژیم ارتجاعی و ضدکارگری جمهوری اسلامی برای درهم شکستن مقاومت و مبارزه کارگران نیروهای امنیتی و انتظامی خود را با کارخانه ریخت. آنها با اشغال کارخانه، و اعمال زور تلاش نمودند کارگران را به ترک کارخانه و پایان بخشیدن به اعتصاب وادارند. اما کارگران در برابر این اقدامات سرکوبگرانه حکومت تسلیم نشدند و دست از تحصن و اعتصاب برنداشتند. سرانجام در نتیجه ایستادگی و مقاومت کارگران، مدیر کارخانه مجبور به مذاکره با کارگران شد و پس از آنکه قول داد بخواسته های کارگران رسیدگی شود، آنها با یک مهلت سه هفته ای به اعتصاب وتحصن پایان بخشیدند. اعتصاب وتحصن کارگران بنز خاور، در شرایط سرکوب و اختناق حاکم، در شرایطی که رژیم تشکل های مستقل کارگری و اعتصاب را ممنوع کرده است، حاکی از تحمل ناپذیری وضع موجود برای کارگران ایران است.

طی چند سال گذشته، در نتیجه بحران اقتصادی، سیاستهای فوق ارتجاعی رژیم و افزایش روزافزون قیمت کالاها، مداوما دستمزد واقعی کارگران کاهش یافته و سطح معیشت آنها تنزل نموده است. دستمزد کارگران اکنون تا بدان حد ناچیز است که مطلقا کفاف حداقل معیشت آنها را نمیدهد. مطالبه افزایش دستمزد نه فقط مطالبه ۴۰۰۰ کارگر کارخانجات بنز خاور بلکه خواست عمومی و همگانی کارگران ایران است. تحقق این خواست مستلزم تشدید مبارزه کارگران بویژه در شکل اعتصابات است.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) ضمن پشتیبانی از خواسته های کارگران بنز خاور، عموم کارگران ایران را به تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی فرامیخواند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

۷۴.۵.۳

## کدام استراتژی؟ رفوم یا انقلاب؟

درست به همین شیوه عمل کرده اند. آنها نیز نخست از برنامه آغاز کرده اند بعد هم با احتجاج به پراکندگی کمونیستها بفکر یک ائتلاف بزرگ افتاده اند بعد هم امر انقلاب را یکسره رها کرده اند. نمونه بسیار نزدیک و کاملا قابل درک برای تنظیم کنندگان سند، نمونه کشتگر و همفکران اوست. آنها هم ابتدا به سراغ برنامه رفتند، نخست دیکتاتوری پرولتاریا را به سرخه گرفتند و گنبدی نظام سرمایه داری را نفی کردند و بعد هم جمهوری دمکراتیک خلق، رهبری طبقه کارگر در انقلاب و ترمهای دیگری نظیر اینها را نفی کردند و آنرا «مانعی در راه ائتلاف وسیع نیروهای مخالف رژیم» خواندند. (یامرگ یا تولدی دیگر، ۱۸ اسفند ۶۸) و بعد هم که دیدیم سراز کجا درآوردند.

یکی از مهم ترین علل این عقب نشینیها البته تحولات سالهای آخر دهه هشتاد و فروپاشی شوروی بود که موجی از شکست طلبی، انفعال در جنبش ناکرگی و کمونیستی را در سطح جهان پدید آورد. در کشور ما نیز جمع زیادی از بیرونیها را که ادعاهای سوسیالیستی و کمونیستی داشتند به «نواندیشی» و ارتداد نائل گشاندند. دوستان ما که امروز در سازمان اتحاد فدائیان خلق گردآمده اند، و در آن سالها در برابر این عقب نشینیها موضع داشتند. از «انقلاب توده ای»، از «رهبری طبقه کارگر»، «درهم شکستن ماشین دولتی»، «انحلال ارگانهای سرکوب»، «جمهوری دمکراتیک خلق»، «تسلیم عمومی توده ها» صحبت میکردند و به صراحت بر سرنگونی جمهوری اسلامی «از طریق نبرد قهرآمیز و مسلحانه» تاکید میکردند و به چنین پلان ترمهای آبکی تن نمیدادند. اما اکنون سندی ارائه میدهند که آشکارا مبین دست شستن از آن ایده ها و اعتقادات است چیزی جز یک سمت گیری رفومیستی را در ذهن متبادر نمیکند.

پراکندگی کمونیستها اگرچه دردناک اما واقعیتی است انکار ناپذیر. خطای سررگی است اگر کسی بخواهد چشمان خود را بر روی این واقعیت ببندد. اما خطای بزرگ تر آن است که کسی بدین بهانه سیاست ترک جنبه انقلاب را پیشه کند و دست در دست بورژواز لیبرالها نهد. سیاستی که مهرشکست از قبل بر آن نوبیده شده است. در اوضاع متحول کنونی و رشد اعتراضات و جنبشهای توده ای که در عین حال با تحركات جناحهای مختلف بورژوازی همراه است، آری اگر **لدامی جدی** از سوی کمونیستها و نیروهای انقلابی و دمکرات برای برپائی یک بلوک انقلابی صورت نگیرد این خطر وجود دارد که بار دیگر بورژوازی انقلاب ایران را با منحرف گشائیده، آنرا مهار کند و زمام امور را در دست گیرد. این بلوک انقلابی را میتوان بر پایه دوجور اساسی، سرنگونی رژیم و ایجاد یک حکومت دهرانی برپا داشت. فقط یک چنین اتحادی است که میتواند پایدار بماند و به مطالبات انقلابی دمکراتیک جامه عمل بپوشاند. دمکراتهای واقعی، نیروهای فلابی و کمونیست ها میبایستی چنین آلت رناتیو و چنین اتحادی را سازمان دهند.

## تاریخ مختصر جنبش بین المللی کارگری ۵

میدان مبارزه گذاشتند. پرچم های سرخ را بنشانان انقلاب برفراز سنگرها باهتزاز درآوردند و با شعار مرگ یا جمهوری، بمبارزه ادامه دادند. کارگران، مواضع اصلی را در مرکز شهر بتصرف درآوردند. حکومت، این بار با آمادگی بیشتری بمقابله با همام برخاسته بود، پی در پی نیروهای تقویتی گسیل میداشت. معهذا نبرد بمدت ۷ روز ادامه یافت. ۳۰۰۰۰ نیروی نظامی در سرکوب دومین قیام کارگران لیون شرکت کردند. در ۱۵ آوریل قیام باشکست روبرو گردید. در جریان دومین قیام کارگران لیون نه تنها تعدادی از کارگران سنت آیتن، حومه های گرنوبل، آربوا و تعدادی دیگر از شهرها و شهرکها بقیام پیوستند، بلکه در روزهای ۱۳ و ۱۴ آوریل مجددا درپاریس سه قیامی صورت گرفت که هرچند از نظر کمی محدود بود، اما بمدت دویوز در منطقه سن مارتن و مجاور تمپل ادامه یافت. ۴۰۰۰۰ نیروی نظامی منطقه را تحت محاصره درآوردند و قیام را سرکوب نمودند. (۴۸) نیروهای نظامی در خیابان ترانس موان دست بیک قتل عام وحشیانه زدند و گروه کثیری از مردم را کشتار کردند. دهرریان این قیام تنها ۳۰۰ نفر دستگیر شدند. (۴۹)

قیامهای کارگران لیون و پاریس، پیش درآمدی بر انقلاب فوریه ۱۸۴۸ و قیام لاون پرولتاریای پاریس بود. در این فاصله کارگران فرانسوی خود را برای نبردهای فمفاتی آتی آماده میکردند. ایده های سوسیالیستی وسیعا در میان کارگران رسوخ پیدا کرده بود. پیشروترین کارگران به ایده های کمونیسم کارگری تخیلی، اگوست

بلانکی، اتین کابه و تئودورد زاپی گرایش داشتند. آگاه ترین کارگران با جمهوریخواهان سرخ متحد بودند. مجمع فصول که در ۱۸۳۷ تحت رهبری اگوست بلانکی، آرمانداریه و مارتن برنارد تشکیل شده بود، از انقلاب اجتماعی دفاع میکرد. (۵۰) تلاش این سازمان در ۱۸۳۹ برای برپائی یک قیام برغم تصرف برخی مراکز حساس با شکست روبرو گردید و رهبران آن دستگیر شدند. درواپسین سالهای سلطنت ژوئیه سازمانهای مخفی جدیدی شکل گرفته بودند و کارگران اغلب باین تشکلها در ارتباط بودند. در این ضمن فرارسیدن بحران اقتصادی با تلاطمات نوینی همراه گردید.

ادامه دارد

منابع:

- ۳۴- طرح تاریخ جنبش اتحادیه ای جهان، ویلیلم فوستر  
 ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۴۰، ۴۲- وضع طبقه کارگر در انگلستان، انگلس، ترجمه فارسی  
 ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰- جنبش بین المللی طبقه کارگر، جلد اول  
 ۴۱- ریویو (مروری بر رویدادهای بین المللی)، مارکس، انگلس  
 ۴۲- جنبش انقلابی، مارکس  
 ۴۶، ۴۷، ۴۹- تاریخ نوین فرانسه، جلد دوم، آلفرد کوبان، انتشارات بلکان.

## قانون « انتخابات »

تایید و یاراد صلاحیت داوطلبان و نظارت بر انتخابات تعیین میکند و از سوی دیگر ناظر است بر کاهش بیش از پیش قدرت و دامنه اختیارات هیاتهای اجرایی وزارت کشور و واحدهای تابعه آن. بعنوان مثال ماده سوم این قانون، نظارت بر انتخابات مجلس را برعهده شورای نگهبان گذاشته و چنین تصریح نموده است که این « نظارت استصوابی »، عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است و یکی از طرفداران این قانون در مجلس شورای اسلامی « نظارت استصوابی » را چنین معنی میکند « منظور از نظارت استصوابی عمل نمودن به نظرات و تذکرات شورای نگهبان و هیاتهای نظارت آن توسط هیاتهای اجرایی انتخابات و دیگر مجریان ذی ربط پیرامون تخلفات قانونی که از سوی مجریان انتخابات در تمام مراحل مختلف انتخابات صورت پذیرفته است میباشد » (رسالت، ۱۹ تیر ۷۴) مطابق این تعریف، هیاتهای اجرایی و دیگر مجریان انتخابات که از سوی قوه اجرایی (دولت) انتخاب میشوند نه فقط بایستی به نظرات و تذکرات شورای نگهبان و هیاتهای نظارتی آن عمل کنند بلکه دست شورای نگهبان حتی در عزل و نصب این مجریان نیز و نه کسانی که قرار است بعنوان نماینده وارد مجلس شوند، بازگذاشته میشود.

قانون قبلی رژیم (مصوب سال ۶۲) صلاحیت داوطلبان انتخاباتی را منوط به تایید هیاتهای اجرایی میکرد و چنانچه صلاحیت کسی توسط این هیاتها رد میشد، وی میتواند به هیاتهای نظارت شکایت کند و حکم نهایی را این هیات صادر میکرد. اما در قانون جدید، تایید و یاراد صلاحیت داوطلبان از همان ابتدا توسط هیاتهای نظارت استان و واحدهای تابعه وزارت کشور (فرمانداریها) و بخشدارها اعلام میگردد! و اگر بفرض صلاحیت کسی توسط هیات نظارت رد شده باشد که این صلاحیت توسط هیاتهای اجرایی تایید شده است نامبرده میتواند شکایت کند البته نه به وزارت کشور و یا امثال آن، بلکه به شورای نگهبان و نظر قطعی را این شورا اعلام میکند.

در ماده دیگری از قانون اخیر انتخابات رژیم، تعیین هیاتهای اجرایی نیز از اختیار واحدهای تابعه وزارت کشور خارج شده و در اساس بدست شورای نگهبان و هیاتهای منتخب وی افتاده است. در قانون قبلی صلاحیت ۳۰ نفر از باصلاح معتمدین محل برای تشکیل هیات اجرایی منوط به تایید فرماندار یا بخشدار بود و هیات نظارت شورای نگهبان ناظر بر این امر بود. اما طبق مصوبه جدید مجلس صلاحیت خود این ۳۰ نفر نیز میبایستی به تایید هیاتهای نظارت شورای نگهبان برسد. سوای اینها، مطبوعات وابسته به دولت و شهرداریها از هرگونه تبلیغ بره و یا علیه نامزدهای انتخاباتی منع شده اند.

همانطورکه ملاحظه میشود مفاد این قانون اساسا ناظر بر محدود کردن و از میدان بدر بردن جناحهای رقیب است. اینها شمه ای از تلاش های جناح فائده بور و زاری حاکم برای قبضه کامل مجلس و بیرون راندن عناصر وابسته به دیگر جناحها از این ارکان است. جناح فائده حکومتی

نخست قانون خویش را به رقیب (و یارقبایش) دیکته میکند تا بعدوی را طبق این قاعده به بازی بگیرد. در این بازی چه کسی بازنده است؟ اگر چهار سال پیش جناح رفسنجانی با جاروچنگال پیرامون سیاستها و برنامه های خود در کشمکش با رقبای، هنوز میتوانست از این مساله به نفع خود سودجسته و در کنار زدن حزب الله سهمی را از آن خویش سازد، امروز اما پس از شکست کامل این سیاستها و برنامه ها، این موضوع نه فقط هیچ نقطه قوتی برایش محسوب نمیشود بلکه درست به ضد خویش تبدیل شده است. بالعکس اما این جناح رقیب است که از این شکست ها و ناکامی ها سود جسته وی را با زهم بیش از این به عقب خواهد اند.

## ★ در حاشیه مصاحبه وزیر کشور

### حکومت اسلامی

وزیر کشور حکومت اسلامی که عنوان « جانشین فرمانده کل قوا و دینروهای انتظامی » رانیز با خود دیدک میکشد در يك گفتگوی اختصاصی با روزنامه رسالت (۲۱ تیرماه ۷۴) از « نظم و امنیت » و « آرامش » موجود در کشور صحبت کرد و گفت که « امنیت موجود » در کشور در مقایسه با کشورهای پیشرفته اروپایی « مطلوب » است. وزیر کشور حکومت اسلامی در مصاحبه خود از دو جنبه به مسئله « امنیت » پرداخت. يك جنبه صحبت ایشان اشاره به پدیده هانی چون سرقت، اعتیاد، قتل و نظیر آن است که از این نظر جمهوری اسلامی « امن » تر از آمریکا و کشورهای اروپایی قلمداد شده است. جنبه دیگر مصاحبه ناظر بر این مسئله است که هم اکنون در جمهوری اسلامی « امنیت » کامل برقرار است « امنیتی که در هیچ جای دنیا نیست » در این قسمت نیز چنین ادعا شده است که هیچ موردی که بخواهد موجب نگرانی مسئولان کشور بشود و امنیت ایشان را بخطر بیاندازد وجود ندارد. بهتر است مصاحبه را از نزدیک و از همین دو جنبه مورد مطالعه قرار دهیم.

### وضعیت موجود « مطلوب » چه کسانی است ؟

جناب وزیر کشور برای اینکه مطلوبیت « امنیت » موجود در جامعه را نتیجه گیری کند ابتدا از وجود پاره ای ناهنجاریها در غرب و در آمریکا شروع میکند. او در سخنان خود از قتل، خودکشی، سرقت، آدم ربائی، قاچاق مواد مخدر و اعتیاد بعنوان مواردی یاد میکند که « امنیت » جامعه را بخطر می اندازد و ضمن ارائه پاره ای ارقام مبنی بر وجود چنین پدیده هانی در آمریکا و کشورهای اروپایی این کشورها را « ناامن » میخواند. آنگاه عنوان میکند که علل این « ناامنی » ها « از میان رفتن اعتقادات دینی » و « عدم حاکمیت مذهب » در این کشورها است. پس از این مقدمه چینی چنین نتیجه میگیرد که در حکومت اسلامی با حاکمیت صد درصد ارزش های الهی و دینی در جامعه، « ناامنی » هم وجود ندارد. آنگاه اوضاع جاری کشور را با کشورهای اروپایی و آمریکا مقایسه کرده و میگوید « در کشور ما الحاد و امنیت وجود دارد و در مقایسه با کشورهای که داعیه تمدن و پیشرفت دارند یک سرور کردن بالاتر هستیم »، « امنیت در کشور مادر مقایسه با کشورهای پیشرفته اروپایی و آمریکا وضعیت مطلوبی دارد » آقای وزیر سپس اوضاع کشور را بگونه ای تصویر میکند که گویا

حتی یکی از موارد پدیده های فوق هم بدان حد که مهم و قابل توجه باشد در کشوری که وزارتش دست ایشان است اتفاق نیافتاده است و منی افتد.

خوب، به این آقای وزیر و مرتجع حقیر چه باید گفت؟ در اینجا مانیخواهیم به تحلیل يك مرتجع و نوکر حکومت اسلامی بپردازیم، در این مورد همین قدر کافی است بگویم که قتل، سرقت، اعتیاد و پدیده هانی نظیر آن از آسمان نازل نشده اند. تمام این هاریشه در نظام سرمایه داری دارد. نظامی که موجودیتش در گرو استثمار و بهره بردگی کشاندن انسانهاست. نظامی که از جمله شما آقای وزیر « نظم » و « امنیت » اش را تا همین میکند تا عده قلیلی از سرمایه دارها، تاجرها، زمیندارها، دلال ها و دیگر مفتخورها با استثمار و رنجشیمان کارگران و زحمتکشانشان بر ثروتهای باد آورده و افسانه ای خویش بیفزایند و انبوهی از افراد جامعه را به فقر و تهیدستی و بدبختی سوق دهند. نظامی که قانونش تراکم ثروت و رفاه در یک قطب جامعه و انباشت فقر و بدبختی و کرسنگی در قطب دیگر آن است. بنابراین اگر در آمریکا و یا کشورهای اروپایی هم پدیده هانی نظیر سرقت، اعتیاد و غیره مشاهده شده و میشود دقیقا به همین علت است که برای این کشورها نیز نظام سرمایه داری حاکم است و نه به علت نبودن مذهب و یا از میان رفتن اعتقادات دینی و خرده فرمایشات دیگری نظیر آن که دست بر قضا نفوذ دین و مذهب نیز اگرچه نه به سبک و سیاق جاری در حکومت اسلامی، در این کشورها نیز چندان ضعیف هم نیست و از میان نرفته است. چراییستی راه دور برویم، نمونه بهتر روشن تر خود حکومت اسلامی است. جامعه ای که بنا به صحبت آقای وزیر، ارزش های الهی و دینی صد درصد در آن حاکم است هم اکنون - یعنی درست زمانی که آقای وزیر میخواستند شیوع این پدیده ها را ناهنجاریها را انکار کنند - بیشتر از هر وقت دیگری غرق در فساد است اعتیاد، ارتشاء، دزدی، رشوه خواری و دهها و صدها مفاسد اجتماعی دیگر همگی جزء لاینفک نظام سرمایه داری است و البته بایستی اذعان کرد که این ناهنجاریهای اجتماعی در سایه حکومت اسلامی بسیار تشدید شده و بطرز کم سابقه ای گسترش یافته است. هیچکس نمیتواند شیوع همه جانبه این پدیده هارا در « کشور ما » انکار کند مگر آنکه وزیر کشور باشد و مسئول برقراری « امنیت »!

بهر حال آقای وزیر پس از ارائه آمار و ارقام در مورد کشورهای که در آنها « مذهب حاکمیت » ندارند، کلامی هم راجع به عین آنها در کشوری که حکومت آن مذهبی است نمیگوید مگر آنکه بخواهد بعنوان يك مورد بسیار کم اهمیت بدان اشاره کرده باشد. او میگوید « در همین تهران بزرگ ما اصلا مشکل امنیتی نداریم البته ممکن است چند نفری هم سرقت کنند و یا جرمی را مرتکب شوند! پس چند نفری هم سرقت میکنند؟! خیر جناب وزیر، ولو آنکه شما هیچگونه اعترافی هم نکنید و خود را به نفه می بزنید، مردم خود شاهد قضایا هستند و با اوضاع واقعی از نزدیک درگیرند. برآستی چه کسی است که در صدد بالای خودکشی ها و سرقت ها را متوجه نشده باشد؟ کدام شهروند شریفی است که اعتیاد روز افزون و گسترش شبکه های فروش و توزیع مواد مخدر و روانگردان نکرده باشد؟ هر کس حوصله کند و فقط روزنامه های رژیم را ورق بزند کرارا با این حقایق دردناک مواجه خواهد شد: « اختلاس در بانک صادرات - اعدام دو قاتل در نجف آباد - توزیع کنندگان کوسکاتین در شرق تهران - ۲۴ باند مواد مخدر در آذربایجان غربی متلاشی شد - ۵ تن مواد مخدر در شرق کشور کشف شد - ۹۰ میلیون تومان اموال مسروقه کشف و ضبط شد - سرقت از طلافروشی کیان

شهر - قاتلان ۵ خواهر و برادر در قانم شهراعدام شدند -  
میلیاردهای ریال کالای قاچاق کشف شد - سارق  
در چند قدمی کونی هامخفی شده بود - بیش از ۵ میلیارد  
سومان کالای قاچاق کشف شد - کشف اختلاس  
سد هاد میلیون تومانی دریانک ملی - سارقی که قصد اخاذی  
داشت دستگیر شد - سسی شبکه قاچاق  
مواد مخدر در کرمانشاه متلاشی شد - ۴۸ کیلوگرم  
مواد مخدر و مقادیری اموال مسروقه کشف شد -

این است شمه ای از وضعیت " مطلوب " آقای وزیر !  
این هایتیترهائی است که فقط در روزنامه رسالت در فاصله  
دو هفته - ( ۱۰ تا ۲۵ تیرماه ) و آنهم هر دو سه روز یکبار

درج شده است . باید توجه داشت که اوضاع واقعی  
سیار وخیم تر و دردناکتر از این هاست . هرروزه  
سد هاد هزاره ها نمونه در گوشه و کنار کشور واقعی از این دست  
رخ میدهد که در هیچ کجا انعکاس نمی یابد رژیم نیز  
هیچگاه آمار و ارقام واقعی را در این زمینه انتشار نمیدهد .  
انتشار آمار و ارقام واقعی معنایش باز شدن مشت رژیم  
و نگرصفتنای چون وزیر کشور است که اکنون به نان  
و نوانی رسیده اند و بدون سروصدا تایمیتوانند می چاپند  
و میدزدند . وغارت میکنند و مردم زحمتکش را به فقر و سیه  
روزی می افکنند و از این اوضاع " مطلوب " حداکثر سوء  
استفاده نموده و به هیچ دم و دستگامی هم پاسخگو  
نیستند . خلاصه آنکه ادعای وزیر کشور با توجه به حقایق  
جاری جامعه و آنهم درست همزمان با سلسله دزدیها  
و اختلاس ارقام نجومی و رسوانی افراد و دستگاههای سرایا  
ناسد و وابسته به رژیم و زمانی که سر دسده دزدها یعنی  
فرمانده کل قوا هم البته بنابه مصلحت فریادش از " اهل  
لساد و رشوه " به آسمان بلند شده و خطاب به نیروهای  
انتظامی و همین آقای وزیر میگوید که نیروهای انتظامی باید  
در هر نقطه ای از کشور بگونه ای ظاهر شوند که اهل  
لساد و رشوه از آن بترسد ( رسالت ۲۲ تیر ۷۴ ) حرف  
مفتی بیش نیست .

## « شعله های یک کبریت در انبار باروت »

جنبه دیگر سخنان آقای وزیر و بر خوردی به موضوع  
وجود " امنیت " در کشور ، دقیقا در ارتباط با سرکوب  
مستقیم توده مردم است نامبرده در این بخش از سخنان  
خویش به روسا و همپالگی هایش اطمینان خاطر میدهد که  
در سرتاسر کشور " نظم " و " آرامش " کاملی برقرار است  
و هیچ خطری از هیچ ناحیه ای رژیم را تهدید نمیکند .  
اگرچه این سخنان در لابلای بخش نخست و در سروصدای  
ارانه آمار سرت و خودکشی و غیره در فلان کشوریان  
میشود ، معزاد مهمتربین بخش مصاحبه وزیر کشور حکومت  
اسلامی بود . اومیکوید " من تاکنون به ۱۰۰ کشور دنیا  
مسافرت کرده ام و با قاطعیت میگویم امنیتی که الان  
در کشور ما است در هیچ جای دنیا نیست " راست اینست  
نه در این زمینه وزیر کشور حکومت اسلامی واقعیتی را بیان  
میدارد و به زبان یک مزدور " نظم " و " امنیت " مورد نظر  
رژیم را معنی میکند . " نظم " و " امنیت " از نظر حکومت  
اسلامی به چه معناست ؟ نظم و امنیت در حکومت اسلامی  
معنای صریحش سرکوب و به بند کشیدن کارگران  
و نیروهای آگاه و انقلابی است . معنایش زندان و شکنجه و اعدام  
از ادیهای سیاسی است . معنایش انقیاد کارگران و زحمتکش  
دسته جمعی است . معنایش انقیاد کارگران و زحمتکش  
و نامین شرایط و حشیانه ترین شیوه های استثمار است

معنایش کسترش خفقان ، ترور و ارتکاب صدها جنایت  
ریز و درشت دیگر است و حکومت اسلامی در پرتو همین " نظم  
و امنیت " است که هنوز توانسته است دوام بیاورد و با قاطعیت  
میتوان گفت که در این زمینه صدکشوردنیا که چیزی نیست  
حکومت اسلامی در میان تمام کشورها بی مثل و مانند  
است .

اما این ، همه منظور آقای وزیر نیست . اودرواقع  
امر میخواهد بگوید که تحت وزارت و اقدامات جنایتکارانه  
ایشان و سرکوب مستمر چندین ساله ، دیگر هیچ جای  
نگرانی از جانب مردم و تحرکات توده ای  
وجود ندارد میگوید " بر اساس نظرات کارشناسی ، حدس  
مالینست که بیش از ۲ میلیون قبضه اسلحه در دست مردم  
است . امام مردم با فرهنگ ماتاکنون از این سلاح هاسوء  
استفاده نکرده اند و ما از این جهت کله ای از مردم نداریم که  
اسلحه دارند و مطمئن هستیم که اگر روزی دولت و یاشورای  
امنیت تصمیم بگیرد این سلاحها را جمع کند مردم با طیب  
خاطر اسلحه را تحویل میدهند... " و بعد چنین اضافه  
میکند " امروز بر اساس مجموعه اطلاعاتی که در دولت  
و شورای امنیت است موردی که موجب نگرانی مسئولان  
شود ویشکی امنیت را تهدید کند وجود ندارد "

حقیقت چیست ؟ چرا آقای وزیر مجبور شده است راجع  
به این مسائل صحبت کند ؟ حقیقت درست نقطه مقابل  
آن چیزی است که جناب وزیر عنوان میکنند . حقیقت  
آنست که اوضاع انفجار آمیز جامعه امنیت آقایان  
را بخطر افکنده است . این حقیقت راحتی از خیال همین  
نقل قول ها نیز میتوان فهمید و در پس تمامی این اطمینان  
دادن ها به نگرانی رژیم از اوضاع جامعه و نسبت به آینده  
خویش پی برد جراتی اکنون چه شده است که آقای  
وزیر را بفریاد اعلام نظرات کارشناسی و حدسیات خویش  
در مورد بیش از ۲ میلیون قبضه اسلحه در دست مردم  
و جمع آوری آن انداخته است ؟ آیا خود همین مسئله  
بیانگریم و وحشت بیش از پیش رژیم از مردم نیست ؟  
برخلاف نظر آقای وزیر تمامی شواهد حاکی از آنست که نظم  
و امنیت " مطلوب " ایشان دیگر نمیتواند دوام داشته باشد .  
کارگران و دیگر اقشار زحمتکش مردم با مبارزات خویش  
در همین چهار ماهه اول سال جاری در اسلام شهر ،  
اکبر آباد ، بنز خاور و سایر کارخانه ها و محلات گوشه ای  
از اوضاع واقعی راه نمایش گذاشته اند . اوضاع نه فقط امن  
و آرام نیست که بشدت نا آرام و انفجاری است فقط  
مانیستیم که این حقیقت را بیان میکنیم . مسئله  
آقدر حد است که حتی پاره ای از دست اندر کاران  
خود رژیم نیز به این مسئله اعتراف میکنند . بعنوان مثال  
عباس عدی عضو شورای سردیبری روزنامه سلام در میز  
گرد مطبوعاتی پیرامون طرح پیشنهادی قانون مطبوعات  
ضمن اشاره به سالهای اولیه جنگ ایران و عراق و تغییر  
قانون مطبوعات مصوب سال ۵۸ " بخاطر مسائل جنگ "   
میگوید " بنظر میرسد پیشنهاد دهندگان این طرح  
معتقد هستند که شرایط جنگی تر شده است و احیانا  
خطرات بیشتر است و متناسب با این شرایط طرح جدید  
را پیشنهاد کرده اند " ( سلام ۲۶ تیر ۷۴ ) ویا ناطق  
نوری رئیس مجلس زمانی که در گرد هائی شورای اداری  
استان تهران سخن میگفت ضمن اشاره به اوضاع جامعه  
از آنها خواست که در برخورد با مردم سنجیده تر عمل کنند  
او گفت " یک تصمیم نپخته و سنجیده مسنولی همانند  
شعله های یک کبریت در انبار باروت برای کشور خطرناک  
و عواقب غیر قابل جبرانی پدید خواهد آورد " ( سلام ۱۱  
تیر ۷۴ )

به راستی با توجه به این اعترافات که انعکاس شرایط

واقعی جامعه و بیان آشکار و وحشت سران رژیم از اوضاع است ،  
در جاییکه تصمیم سنجیده و نپخته یک مسنول اداری  
در حکم شعله کبریتی بر انبار باروت است و در جاییکه رژیم  
ترس و وحشت خویش راحتی از بزرگاری یک مسابقه فوتبال  
نیتواند پنهان کند و آشکار و پنهان در مورد تجمع  
افراد هشدار میدهد ، وقتی که نیروهای مختلف سرکوب  
هر روز به خیابان ها و محلاتی میریزند تا شهرها و مناطق اشغال  
شده را مجددا به اشغال خویش در آورند ، صحبت های این  
عصر نو کرسفت را چگونه باید تعبیر کرد ؟ صحبت های  
وی درست مصداق آن کسی است که شب هنگام  
دچار ترس و وحشت شده اما سعی اش آنست که با سوت  
زدن و آواز خواندن این ترس را از خود رانده و دور کند .  
آیا جز اینست که این کودن خود را به خواب و نغمه می زده  
است ؟

بگذار آقای وزیر همچنان در خواب و " آرامش " باشد .  
کارگران ، زحمتکش و " مردم با فرهنگ ما " اما بموقع  
خود سلاحهایشان را بدست گرفته و در قیام خویش امثال وی  
راکه از هم اکنون بدنبال سوراخ میگردند ، همراه رژیمشان  
به زباله دان تاریخ خواهند ریخت و نظم و امنیت خویش  
را مستقر خواهند کرد .

## فساد فراگیر دستگاه دولتی

دلیل نبود که سه سال پیش وقتی که این ماجرا به  
مجلس ارتجاع کشید و پای محسن رفیق دوست و  
سوء استفاده های مالی کلان در بنیاد مستضعفان  
بمیان آمد ، در حالیکه جناح رقیب هیتت حاکمه  
خواستار برکناری و محاکمه وی گردید ، سید علی  
خامنه ای راسا وارد ماجرا شد ، او را بمدت دو سال  
دیگر بعنوان نماینده ولی فقیه و رئیس  
بنیاد مستضعفان ابقاء نمود و به مخالفین فهامند که  
باید سروصدای قضیه خوابانده شود . حالا هم که  
علنا مشارکت اودر این اختلاس مطرح شده ، باز هم  
گروهی از میان دزدان دور و بر خود را بعنوان  
هیتت امناء منصوب نموده ، اما باز هم رفیق دوست  
را در راس آن نشانده است . نمونه دیگر ، ماجرای  
رشوه گیری ۱۵ میلیون دلاری ، یا رقم ۶ تا ۷  
میلیارد تومانی مدبر عامل شرکت دخانیات است .  
روزنامه سلام در یکی از شماره های تیرماه خود می  
نویسد ، که مدتها پیش خواسته این مسئله را در  
روزنامه مطرح کند ، اما وزیر اطلاعات انتشار آنرا  
منوع کرد . البته امروز که مسئله کاملا علنی شده  
است ، توجهاتی هم برای آن ذکر می کنند که منع  
انتشار این خبر بخاطر پیگیری مسئله بوده است .  
در حالیکه بهیچوجه مسئله این نبود و گویا بدلائل  
امنیتی ، رئیس ساواک مانع پخش خبر شده بود .  
چون این اخبار سوای اینکه پوسیدگی رژیم را هر  
چه بیشتر برملا میسازد ، برای سران رژیم و شبکه  
مافیایی آنها ایجاد اشکال می کنند . در حقیقت  
بدون آگاهی و مشارکت سران و دست اندر کاران  
حکومت در این دزدیها و سوء استفاده ها ، بدون  
شبکه مافیایی گسترده ای که از صدر تا ذیل  
دستگاه دولتی ایجاد شده است ، ممکن نبود که  
اینچنین اختلاسها و رشوه ها و دزدیهای کلان  
صورت بگیرد . این حقایق حاکی از آنست که موارد  
افشاء شده در مقایسه با آنچه که پوشیده و پنهان  
مانده است ، بسیار ناچیز میباشد . هزاران و دهها

## یادداشت‌های سیاسی

۱۰ شهریور سالروز  
کشتار زندانیان سیاسی

کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی ایران در شهریور ماه ۱۳۶۷ بعنوان یکی از فجیع‌ترین جنایات ضد بشری رژیم جمهوری اسلامی، در تاریخ ثبت شده است. این رویداد هولناک که موجی از تاجر، انزجار و اعتراض نسبت به رژیم را در سراسر جهان برانگیخت، در شرایطی بوقوع پیوست که حکومت باشکست در جنگ، با چشم انداز یک موج اعتراض و نارضایتی و بالنتیجه یک بحران سیاسی روبرو گردید. سران حکومت که از انفجار و رشد نارضایتی توده ای هراسناک شده بودند به تاکتیک ایجاد رعب و هراس متوسل گشتند و با کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی، خواستند بمرم ایران بگویند که هرگونه تجلی نارضایتی را بایررحمی تمام سرکوب میکنند. طی چند روز، هزاران تن از زندانیان سیاسی که چندین سال از عمر خود را در سیاهچالهای قرون وسطائی سپری کرده بودند، گروه گروه بچوخه اعدام سپرده شدند و در گورهای دستجمعی بخاک سپرده شدند. این اقدام البته نه اولین و نه آخرین اقدام سرکوبگرانه و جنایتکارانه رژیم بود. پیش از این رویداد و پس از آن هزاران تن از مردم ایران بدست این جلادان کشته شده اند، اما آنچه که آن را از تمام جنایات و سرکوبگریهای رژیم متمایز میسازد، اینست که هزاران تن از زندانیان سیاسی که حتی دادگاههای قلابی رژیم آنها را به حبس محکوم کرده بودند و در اسارت بسر میبردند، بیرحمانه قتل عام شدند. چنین اقدامی تنها از عهده رژیمهائی ساخته است که پایه حکومت خود را بردیائی از خون و کشتار مردم بنا نهاده اند. اما این جنایت هولناک، نه تنها روحیه مبارزه جوئی و اعتراض را در مردم از میان نبرد، بلکه سال بسال شاهد اوج گیری و اعتلاء هرچه بیشتر جنبشهای اعتراضی توده ای بوده ایم. تظاهرات، اعتصابات، شورشها و قیامهای منطقه ای بارزترین نمونه های این رشد جنبش اعتراضی بوده اند.

رژیم هربارکه جنبشی را سرکوب کرده است، باردیگر در ابعاد وسیعتری بروز نموده است. مبارزه همچنان ادامه یافته و امروز زندانیان سیاسی ایران دیگر نه فقط اعضاء، فعالین و هواداران سازمانهای سیاسی بلکه توده های کارگرو زحمتکشی هستند که در جنبش های اعتراضی توده ای دستگیر شده اند. اکنون رژیم در وضعیتی قرار گرفته که کارگران و زحمتکشان اکبر آباد رابزند می اندازد و محاکمه میکند. این خود نشان از تشدید بحران رژیم و این حقیقت است که برغم تمام سرکوبگریها و جنایاتش، به لحظه قطعی سرنگونی نزدیکتر شده است.

در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی، وظیفه همه نیروهای انقلابی و مترقی است که بایکرشته اقدامات اعتراضی و مبارزاتی علیه رژیم، ماهیت رسوای این رژیم را بیش از پیش عریان سازند و برای آزادی زندانیان سیاسی تلاش کنند.

مجلس را به تساوی میان خود تقسیم نکردند و سهم بیشتر را بورژوازی تجاری بخود اختصاص داد، اما به همین حد اکتفا نکرده و سهم بازم بیشتر طلب مینمود. این جناح سوای استفاده از اهرم های مهمی چون مجلس خبرگان، شورای نگهبان و قوه قضائیه و برخورداری از حمایت ولی فقیه، اکنون که اکثریت مجلس را نیز به چنگ آورده و از شر حزب الله خلاص شده بود، میبایستی با استفاده از این ابزار جدید نیز به پیش روی ادامه داده و با رقیب بالفعل خویش یعنی جناح رفسنجانی چنگ در چنگ شود تا سیاستهای اجرایی نیز بیش از پیش به نفع وی رقم خورده و امتیازات زیادتری کسب نماید. تمام کوششهای این جناح در مجلس چهارم رژیم ناظر بر همین قضیه و ناظر بر ایجاد محدودیتهای هرچه بیشتر بر سر راه رقیب است. البته جدال میان این جناح و تک و توك عناصر باقیمانده حزب الله در مجلس نیز جاری بود که این مساله نیز در روزنامه های رسالت و سلام و نشریه "عصر ما" و ابسته به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی انعکاس یافت. مهذا این مشغولیت اصلی و صحنه اصلی نبرد نبود. صحنه اصلی نبرد وی همان رقابت با جناح رفسنجانی محدود کردن اختیارات این جناح و کسب سودها و امتیازات بیشتر به یمن داشتن اکثریت در مجلس بود و امروز با استفاده از همین ابزار است که با استقبال مجلس پنجم میرود و قانون خویش را به جناح مقابل دیکته کرده و برایش قانون انتخابات مینویسد.

نیمه دوم تیرماه سال جاری مجلس شورای اسلامی طرحی را مبنی بر "طرح اصلاح قانون انتخابات مجلس" که از سوی افراد وابسته به جناح فائقه حکومتی ارائه شده بود به تصویب رساند. این طرح از یک سو ناظر بر اختیارات مطلق شورای نگهبان و هیاتهای است که این شورا برای

۱۲ ←

کمکهای مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

I.W.A.  
6932641 Postbank  
Holland

## ★ قانون « انتخابات »

## قاعده جناح فائقه بورژوازی

در حکومت اسلامی یکی از بی مصداق ترین و بی معنی ترین موضوعات، مساله انتخابات است. در حکومتی که آزادیهای سیاسی را ولو در محدودترین اشکال آن نپذیرد و ذاتا نمیتواند هم بپذیرد، در نظامی که با خشن ترین شیوه ها و در وسیع ترین ابعاد، بدیهی ترین و ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک مردم را پایمال نموده و اساسا کمترین ارزش و اعتباری برای آراء مردم قائل نیست. انتخابات چیزی جز دروغ و مضحکه نبوده است و نخواهد بود. کارگران و توده های زحمتکش مردم ایران سالهاست که حساب خویش را از این رژیم جدا کرده و به کلیت این نظام سرکوبگر و ضد دمکراتیک نه گفته اند چه رسد به بازبها و حقه های انتخاباتی. بالینهمه این موضوع بمعنی بی تفاوتی جناحهای مختلف هیات حاکمه در قبال مساله انتخابات نبوده است که اتفاقا عرصه ای برای انعکاس رقابت و کشمکش میان آنها نیز هست. انتخابات مجلس شورای اسلامی نیز یکی از همین عرصه هاست و با وجود آنکه هنوز بیش از هشت ماه به موعد برگزاری آن مانده است، این رقابت ها و بویژه تلاش جناح فائقه حکومتی برای قبضه کامل مجلس و بیرون راندن رقبای خود از هم اکنون آغاز شده است.

چهارسال پیش جناح تجاری و دلال بورژوازی در ائتلاف با جناح دیگر بورژوازی که رفسنجانی در رأس آنست اتکنوکراتها و سایر طرفداران وی (مجلس را از چنگ حزب الله در آورده و پیروسه تبدیل خویش به دو جناح اصلی حکومتی را تکمیل کردند. این دو جناح - که امروز به ترتیب به جناح " راست سنتی " و " راست مدرن " اشتها یافته اند - اگر چه غنایم بدست آمده از فتح

برای ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به آدرس زیر پست کنند.

Postfach 5312  
30053 Hannover  
Germany

KAR Organisation Of Iranian People's Fedai Guerrillas (Minority)  
No. 280, Aug 1995

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق